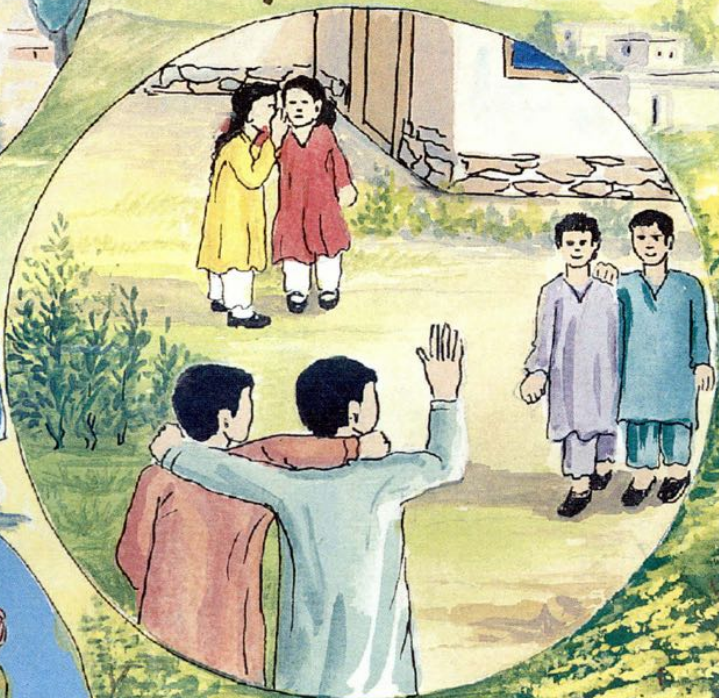
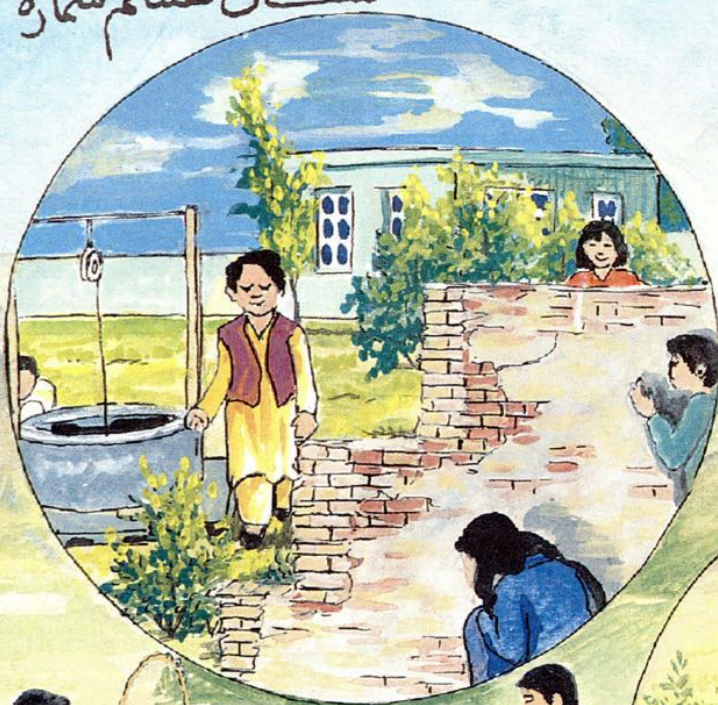




ماهنامه مخصوص اطفال و نوجوانان

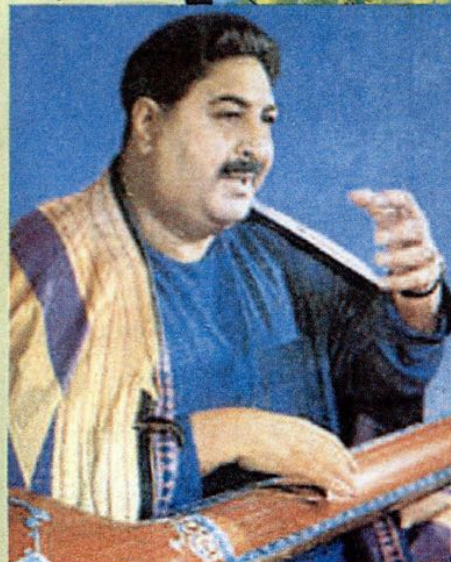


بازی‌ها و سرگرمی‌های وطنی :
بازی‌ها و سرگرمی‌ها دوستی و صمیمیت را برمی آورد .



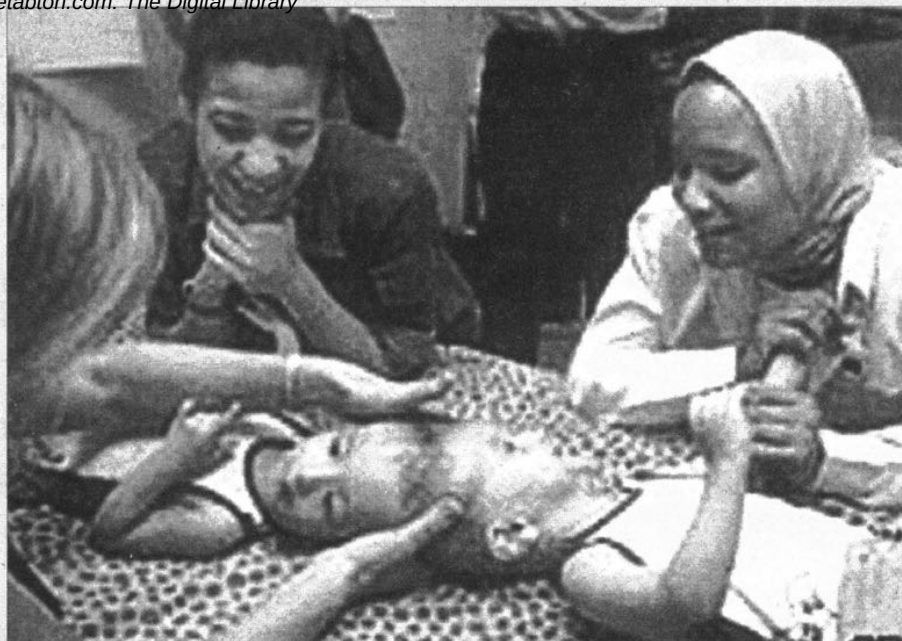
چه خوش گفت پیغمبر راستوی
ز گهواره تا کور دانش بجوی

پیام ما
به معلم:
پدر و مادر
و قوانین
احترام کنید



پروفسور و مترجم موسیقی مرحوم استاد سرشار
۱۳۰۳ هـ ش (۱۳۶۲ م)

میزان (۱۳۸۲ هـ ش) . ارجب المرجب (۱۴۲۴ هـ ق)
سپتامبر (۲۰۰۳ م)



رنگین کمان

مخصوص اطفال و نوجوانان
انعکاس دهندهء مسایل اسلامی،
آموزشی، تربیتی و انکشافی

مؤسس : راز محمد دلیلی

تحت نظر : هیئت تحریر

صاحب امتیاز : بنیاد انکشافی حکیم سنائی SDF، انسیتوت تعلیمی و آموزشی سنائی،

مدیر مسؤل : حفیظہ «ساعی»

معاون : ملالی ستانکزی

گرافیسٹ : لطیف احمد «غفوری» و محمد یونس «ساجد»

کمپیوٹر ڈیزاینر : سیف اللہ «زمانی» و محمد کبیر «شفیعی»

سال تاسیس : ۱۳۷۳ هـ. ش

آدرس پشاور : خانہ نمبر F-10/A، رحمان بابا روڈ، یونیورسٹی

ٹاون، پشاور، پاکستان.

شماره های تلفون : ۸۲۲۱۶۵ - ۹۲+۹۱

پست الکترونیکی یا E-Mail : sical@brain.net.pk

پست بکس پشاور : G.P.O. Box # 73

آدرس دفتر کابل : چهار راهی انصاری، سرک سوم سمت چپ، نزدیکی لیسہ، محمد علم فیض زاد.

شماره موبائیل کابل : ۰۷۹۳۲۵۱۷۱ - ۰۷۰۲۲۴۸۷۴

پست بکس کابل : ۱۸۱ وزارت مخابرات، پستہ خانہ مرکزی

آدرس دفتر ہرات : باغچہ شغال، جادہء مخابرات، شہر ہرات

تلفون : ۲۲۲۶۲۷

تیراژ : ۱۲۰۰۰ شماره

خبر خواندنی این شماره صفحه (۱۵)

در این شماره میخوانید :

- ۳ محمد در شیر خوارگی صفحه
- ۴ بیان مسائل اسلامی
- ۵ سربت شکن
- ۶ با خالہ فلیت، نیمای کورک
- ۱۱ دباد تاثیرات
- ۲۷ طبع حیوانات

و ده ها مطلب جالب و خواندنی دیگر .



Web Site: <http://www.sanayee.org>

نوید فردا : nawidefarda.com

اگر می خواهید بهترین معلومات دلچسپ را در مورد تاریخ، فرهنگ، کلتور و عنعنات خاص و باارزش افغانی بدست آورید لطفاً به صفحهء انترنت مخصوص اطفال و نوجوانان بنیاد انکشافی

سنائی (SDF) به آدرس ذیل مراجعه نمائید: <http://www.nawidefarda.com>

رنگین کمان به کابل آمده .

اطفال و نوجوانان عزیز !

سلام !

بعد از سلام یک خبر خوش و بسیار خوش که دفتر رنگین کمان
مجدد محبوب شما بعد از سالها دوری از وطن به کابل آمده و حالا زود،
مجدد محبوب شما به ای آن بدسترس شما قرار خواهد گرفت . رنگین
زود تازه ترین شماره های آن بدسترس خود رونق خواهد داشت .
کمان بدون همکاری خواننده گان و علاقمندان مجدداً این است که انتقادات
تقاضای ما را شما خوانندگان و مطالب جالب را برای ما ارسال دارید
پیشنهادهای شما را که یک شماره بعد سال هم نشراتی را
تا این شماره که یک شماره بعد سال هم نشراتی را
آغاز خواهد کرد به بهتر بخشد .

محمد ﷺ در شیر خوارگی

به آرزوی زیارت قبر پدر

پیوسته به گذشته

مأخذ: سرگذشت یتیم جاوید: به قلم محمد شوکت التونی - ترجمه: استاد صلاح الدین سلجوقی

قبر پدر خود را زیارت کنم زیرا من او را زنده ندیده ام، می خواهم در مقابل قبر او ساعتی ایستاده شوم»

با شنیدن این سوال چشمان

عبدالمطلب اشک آلود شد

به آمنه گفت: «چرا

محمد (ص) را با خود

نمیبری که دیار (بنی

النجار) ماما های ما

را ببینند و چند روزی در

«یشرب» (مدینه منوره) خوش

بگذرانند، و شاید تو هم به همراه او

قبر عبدالله را زیارت کنی»

آمنه که از این پیشنهاد خوشحال

شده بود گفت: «من از فردا برای سفر

آماده می شوم و «ام ایمن» را هم با

خود میبرم.»

آمنه مژده پیدا شدن محمد را در بطن خویش در همان روز فیل به عبدالمطلب داده بود و عبدالمطلب که بی نهایت از فتح مسرور و خوشحال بود به آمنه گفت: «دختر من

اینها مژدگانی است که

نشان میدهد جنین تو

پربرکت است.»

* * *

محمد روزها به

مدرسه عبدالمطلب می

رفت. و به اندرزهای وی گوش

میداد، در شب آمنه، ثوبه و

(برکت ام ایمن) از حال و احوال پدر و

پدرکلانانش برای او خبر می دادند.

محمد همیشه در آرزوی زیارت قبر

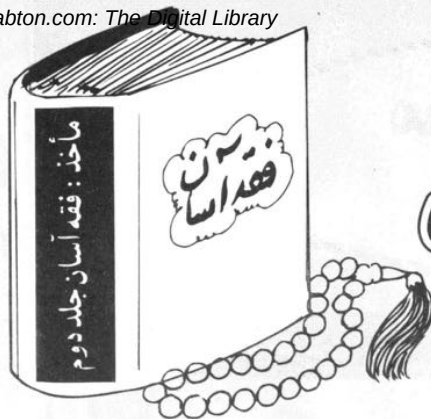
پدر بود. آمنه همیشه به او وعده ها

می داد تا اینکه روزی به پدر کلان

گفت: «پدر کلان عزیز! آرزو دارم که



ادامه دارد



بیان مسائل اسلامی

وقت وجوب صدقه فطر

پیوسته به گذشته

وقت وجوب صدقه فطر :

وقت دادن صدقه فطر روز اول عید رمضان مبارک هنگام بر آمدن آفتاب می باشد. اما اگر چند روز قبل داده شود بهتر خواهد بود تا فقرا و محتاجان ضروریات روز های عید خویش را خریداری کنند.

حضرت محمد (ص) فرموده اند :

ترجمه : پس کسیکه اداء کند آن را (صدقه فطر را) پیش از نماز، پس آن صدقه مقبول است. در حضور خداوند (ج) و کسیکه اداء کرد آن را بعد از

نماز پس صدقه است مانند صدقات. (خیرات عامه) از طرف چی کسانی دادن صدقه فطر واجب است:

شخصی که زنده گی آرام دارد باید صدقه فطر اشخاص ذیل را بدهد.

۱ - صدقه فطر فرزندان نابالغ خودش را.

۲ - فرزندان بالغ، که از عقل و هوش محروم اند.

۳ - فرزند فقیر و نادار خود را اگر بالغ هم باشد.

۴ - خدمتگاران خویش را.

ادامه دارد

پسر بت شکن

قسمت دوم

مأخذ: داستان های پیامبران جلد اول تألف ابوالحسن ندوی

خدایم کیست؟

شبى ابراهيم ستاره اى را دید، و با خود گفت: این ستاره خدای من است. چون ستاره از چشم او پنهان شد، گفت: نه، این خدای من نیست. وقتى مهتاب را دید گفت: این خدای من است و چون مهتاب با تابش خورشید پنهان شد گفت: نه، این خورشید خدای من است. چون از همه بزرگ تر است.

وقتى شب چادر سیاه خود را بر همه جا گسترده و خورشید پنهان شد ابراهيم گفت: نه، این هم خدای من نیست. به راستى که خداوند زنده است و مرگ ندارد. همان خدایى که آشکار است و پنهان نمى شود. خداوند قدرتمند است و هیچکس نمى تواند بر او غلبه کند.

ستاره ها

ناتوان
هستند.

چون نور سپیده بر آنها غالب مى شود. ماه هم ضعیف و ناتوان است چون در میان اشعه خورشید گم مى شود. خورشید هم ضعیف و ناتوان است چرا که شب مى تواند بر آن غلبه کند. ابرها هم مى توانند آن را در پس خود پنهان کنند.

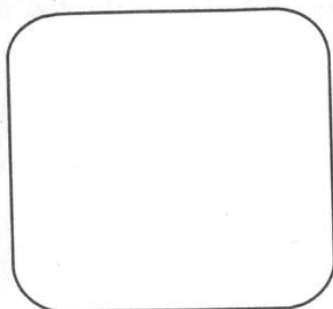
آخر ستاره که خودش قدرت ندارد نمى تواند به من کمک کند چون خودش ضعیف و ناتوان است. خورشید هم نمى تواند به من کمک کند آخر خودش در برابر دیگران بسیار ناتوان است.

تنها خدا مرا یارى مى کند، چون خداوند زنده است و مرگ ندارد. او همیشه وجود دارد و پنهان نمى شود. قدرتمند و پرتوان هم هست و کسى نمى تواند او را شکست دهد.

شناختند امرای یارى مى کنند. چون...

ادامه دارد

با (خاله فالبینک) سینمای کودک در افغانستان آغاز شد



نمودند تا امکان نمایش این فلم را از طریق تلویزیون افغانستان مساعد بسازد. محترم راز محمد دلیلی علاوه نمودند: در نظر داریم تا این فلم را به شکل CD و کست به بازار عرضه نمائیم تا همه مردم آن را در دسترس داشته باشند در اخیر صحبت خود گفتند که در آینده می خواهند فلم های دیگری نیز برای کودکان بسازند.

این فلم ۴۸ دقیقه با کمرهء دیجیتال فلم برداری شده است. آقای عبدالله نبی مسئول گرم و ماسک این فلم بودند.

نقش خاله فالبینک را انیسه وهاب مثل شناخته شدهء رادیو تلویزیون اجراء کرده است. دست اندر کاران ماهنامهء رنگین کمان این موفقیت را برای مرکز مطبوعاتی و فرهنگی (آینه)، افغان فلم و بنیاد انکشافی سنایی SDF مبارک باد گفته، این همکاری سه جانبهء را آغاز نیک برای آینده افغانستان عزیز میداند موفقیت و کامیابی های بیشتر نصیب شان باد.

فلم خاله فالبینک اولین فلم برای کودکان در تاریخ سینمای افغانستان می باشد که به همکاری بنیاد انکشافی سنایی (SDF)، افغان فلم و مرکز مطبوعاتی و فرهنگی افغان (آینه) ساخته شده و به زودی برای شما دوستان و علاقه مندان فلم به نمایش گذاشته خواهد شد.

احمد زبیر فرغند کارگردان این فلم گفت که: پیام اصلی خاله فالبینک صلح است. مفکوره ساخت فلم توسط بنیاد انکشافی سنایی SDF طرح گردیده که افغان فلم و آینه آن را تهیه کردند.

محترم راز محمد دلیلی دایرکتر عمومی (SDF) گفتند: چون یک قسمت کار این بنیاد مربوط به اطفال است لذا تصمیم گرفتیم تا فلمی تهیه گردد که محصول خود افغانستان باشد و کودکان با فرهنگ کشور خود بیشتر آشنا شده پیام صلح و زندگی صلح آمیز و برادری را ازین طریق بدست آورند. و همچنان وعده دادند که بنیاد انکشافی سنایی این فلم را طی یک پروگرام چهار ماهه در مکاتب به نمایش خواهد گذاشت، و هم چنان از مسئولان وزارت اطلاعات و فرهنگ تقاضا

مأخذ: شمارهء ۸۵ هفته نامهء کابل

صلح صبح



شب،

روز میشود

روز،

پیروز میشود

میهن زکار تو

میهن زکار ما

نوروز می شود

بر بام شهر ما

بر بام خانه ها

يك صبح گفتري

میخواند این سرود

با صلح و زندگی

دمساز گشته ام

من باز گشته ام

قهر همیشه از جهالت شروع و به پشیمانی ختم میشود.

شیرفروشی

شیرفروشی بود که در شیر آب مینداخت و به مردم می فروخت. روزی يك نفر که از فریبکاری او به تنگ آمده بود دو ظرف را آورد شیر فروش گفت: هر روز خو يك ظرف میآوردی، امروز چرا دو ظرف شیر می بری؟ شخص مذکور گفت: دو ظرف آورده ام برای اینکه شیر و آب را جدا جدا بدهید. شیر فروش بسیار خجالت کشید.



قصه یک قطره آب

يك قطره آب باران در زمین فرو رفت آنجا را بسیار تنگ و تاریک یافت، خواست در زمین پائینتر رود تا از این تنگی و تاریکی رهایی یابد. در اثنای راه با قطرات دیگر یکجا گردیده و با آنها در حرکت افتاد. رفته رفته جمیعت شان زیاد تر شد با خود گفتند: اگر همیشه درین جای تاریک بمانیم مشکل خواهد بود بیایید تا راهی یافته از اینجا برآیم و روشنی آفتاب را ببینیم. کوشش ها نمودند و زمین را سوراخ کرده از آنجا برآمدند. آفتاب و روشنی را دیدند و گفتند: دنیا چقدر زیبا و روشنی آفتاب چقدر دلکش و لذت بخش است، چشمهء که شما آب سرد آن را می نوشید از یکجا شدن همین قطره ها پیدا شده و دیگر قطره ها نیز از زمین با صد شوق از عقب شان می برآمدند. چون جای تنگی می کرد قطراتی که بیشتر بر آمده بود به سرعت روان می شدند از عقب آن ها قطرات دیگران به حرکت می افتادند. این قطره ها از بین جنگل ها عبور نمودند جاهای دور و پیش را سبز گردانیدند و به جاهای دور تر رسیدند.



در راه ایشان گل های قشنگ رنگارنگ رویید و روی زمین را خوشنما ساخت. این جوی های کوچک با جوی های کوچک دیگر که از جاهای دور می آیند یکجا می شوند و دریای بزرگی را تشکیل میدهند.

مخابرات

مخابرات وسیله فرستادن حال و احوال خبری میباشد. مخابرات را اعصاب اجتماع هم میگویند. زیرا وسیله مهم نقل و انتقال افکار در جامعه میباشد.

در هر جامعه و کشوری که مخابرات خویتر فعال باشد، به این معنا است که اعصاب آن خوب کار میکند و زمانی که اعصاب به درستی کار کند، جامعه همراه با آن خوب پیشرفت مینماید.

پست، تلیفون، تیلگراف، فکس و انواع مخابره و حتی انترنت، همه به مخابرات تعلق دارند، زیرا وظیفه انتقال حال و احوال را به عهده دارند. در زمانهای قدیم خبرها، توسط افراد از يك جا به جای دیگر فرستاده میشد. پس از زحمات و تحقیقات بشر طی قرنهای اولین بار وسیله پیشرفته مخابراتی (تیلگراف) به وجود آمد و بوسیله آن مشکلات زیاد خبر رسانی، حل گردید.

بعد از تیلگراف، وسایل پیشرفته دیگر اختراع گردیدند که میتوانند در ظرف چند ثانیه خبرها را به نقاط مختلف جهان انتقال دهند.

تیلگراف
بعد از اختراع تلیفون و تیلگراف
انسانها فکس را به شکل اصلی انتقال دیدند
پیام تیلی را به شکل اسناد مهم و
باشین فکس را انتقال میدادند
خود را اسانی زیادی را به وجود آورده است

تلیفون را برای ارسال و دریافت
تلیفون را برای ارسال و دریافت
۱۸۸۰م اختراع کرد. کارآمد
لین تلیفون را افغانستان را سال
۱۸۹۹ آغاز شد.

تیلگراف را یک نفر فرانسوی
فخری تیلگراف است که در سال
۱۸۲۷م تیلگراف را به کار انداخت
تیلگراف را سال ۱۹۱۴م به افغانستان
وارد شد.

ایجا لیسه تاجور سلطان

لیسه تاجور سلطان در کولہ پشته د شہر کابل واقع بوده و
ارای ۵۰۰۰ شاگرد و نام خدا ۱۴۳ نفر معلم می باشد.

تعداد شاگردان جدید اشتمول سال
تعلیمی ۱۳۸۲، هجری شمسی آن به
۸۰۰ نفر می رسد.

مدیر لیسہ محترمه فخریہ جان بختیاری
می باشد، کہ با خبر نگار و عکاس
رنگین کمان محبوب شما با پیشانی
باز و لطف بی پایان همکاری
نمودند.

به این کانون علم و معرفت خوش آمدید.



از گلہا سر سبد این لیسہ !

• میرم پنج سالہ شاگرد ممتاز صف اول می گوید :
نام معلم ما ناهید جان است اورا نام مادرم
دوست دارم. در کارهای خانہ با مادرم
کمک می کنم غامانده و خستہ نشود.
• سارہ جان هفت سالہ شاگرد صف دوم
میگوید : انکسور را خوش دارم، نام معلم ما سرور
سلطان می باشد. کورس انگلیسی هم میروم و
در آینده می خواهم معلم شوم.
• عناب جان نام پدرش را محمد زبیر میگوید کہ آهنگر است و در پروان سوم دکان دارد. و می گوید : من سیرا دوست دارم
کہ با من جنگ نکند و منل خواهرم باشد. نام معلم ما ناهید جان است.

ہر کس بہت رفت آدم می شود
نور چشم خلق عالم می شود



د باد تاثیرات

لومړۍ برخه

اقلیمونو تر منځ نسبي تعادل منځ ته راځي. نصیر په تعجب وویل: رینستیا وایې گل میر خانه! زه تر اوسه نپوهیدم چې باد دومره گټې لري. تا دومره

معلومات له کوم ځای څخه پیدا کړ؟ داڅو مود ښوونځی په کتابونو کښی نشته؟

گل میر: مونږ باید تل د ښوونځی د کتابونو ترڅنگ نور کتابونه هم

ولولو، تر څو معلومات لاس ته راوړو. دا معلومات می په یوه مجله کښی ولوست نصیر: رینستیا وایې مونږ باید ونر کتابونه هم مطالعه کړو. لږ څه راته ووايه باد نور څه گټه لري؟

گل میراد او نصیر دواړو په یوه ټولگي کښی درس وایه، یوه ورځ دواړو د غنمو د اوږو کولو لپاره ژرندې ته ولاړل. ژرنده د باد په مرسته چلیدله.

گل میر نصیر ته وویل: باد الهی نعمت دی چې دده په وجه په ځمکه کښی پیر گټه ور کارونه کیری. لکه دا اوس چې ژرنده کار کوی.

نصیر: باد نور

څه گټور کارونه تر سره کوی؟

گل میر: باد د نباتاتو په وده او پیریدو کښی زیات اهمیت لری. د باد په واسطه نباتی گردی(تخمونه) له مذکر جنس څخه مونث جنس ته انتقالیری همدارنگه د باد په واسطه د



پری مهربان و دختر دهقانی

قسمت اول

نان بدهیم تا زنده بمانی زیبا به گریه و زاری
شروع کرد و با قلب شکسته ناله میکرد که
چه به سر من میآید خواهرانش گفتند: به ما
مربوط نیست که به سر تو چی می آید تو
فقط باید هر کاری که ما می‌خواهیم بکنی.

زیبا گفت: که بلی فهمیدم و هر چه

آنها گفته بودند انجام میداد صبح

وقت از خواب بیدار میشد

تمام کار های خانه را

میکرد و گوسفندان

را به چراگاه

میبرد از

جملهء

گوسفندان

یکی آن را که يك

بره گگ كوچك بود

زیادتر دوست داشت و همیشه

او را در کنار خود نگهداشت

یکروز که زیبا به صحرا رفت احساس

کرد بسیار گرسنه است و دیگر طاقت

گرسنگی را ندارد به گریه و ناله افتاد در

همین حالت بود که ناگهان.

در زمان های بسیار قدیم دهقانی سه
دختر داشت دو دختر بزرگتر زشت و بیرحم
بودند اما دختر خورش آنقدر مقبول و
مهربان بود که مثل يك پری. اما او را زیبا
صدا می کردند يك روز پدرشان مریض شد

و چون فهمید که دیگر چیزی از زنده

گی اش باقی نمانده و به زودی

خواهد مُرد. لذا دختر هایش

را صدا کرده گفت:

دخترانم قانع

باشید و با

هم

مهربانی

کنید و از

زیبای نازنین من

پرستاری نمائید. که او

خورد است و در مقابل سختی

های زندگی مقاومت کرده نمی تواند

اما همینکه پیر مرد مُرد، دختران

بزرگتر به زیبا گفتند: تو از حالا به بعد

باید لباس های کهنه ما را بپوشی و تمام

کار های خانه کنی و گوسفند را هم

نگهداری نمایی که ما در عوض به تو آب و



ادامه دارد

دوگانگی های مصری از هم جدا شدند

شرایطی که این دو طفل در آن قرار داشتند مشابه لاله و لادن بیژنی، دوگانگی های به هم چسپیده ایرانی بود به علت عدم موفقیت عمل جدا سازی شان که در سنگاپور انجام گرفتند جان خود را از دست دادند.

محمد و احمد ابراهیم که از بالای سر به هم چسپیده بودند در بستن چشمان، حرکت دادن گردن و بلعیدن غذا مشکل داشتند.

با اینکه تجربه عدم موفقیت عمل جداسازی لاله و لادن احتمال مرگ این دو طفل را نیز مطرح می ساخت، اما پدر آنان که ابراهیم محمد ابراهیم نام دارد نیز همچون پدر لاله و لادن، این



خطر را پذیرفت.

این دو کودک ظرف يك سال گذشته در آمریکا تحت مطالعه و آزمایشهای قرار داشتند و در عمل جراحی آنان چهل داکتر، پرستار و دیگر خدمه اطاق عملیات شرکت داشتند.

سر پرستی تیم جراحی به عهده کنت اسلیر، جراح برجسته آمریکایی است.

داکتران شفاخانه اطفال شهر دالاس در ایالت تکزاس آمریکا می گویند عمل جراحی جدا سازی دوگانگی های به هم چسپیده مصری که از سر به هم چسپیده بودند با موفقیت انجام گرفته و شریانهای مشترک این دو طفل دو

ساله با موفقیت از هم جدا شده است.

این عمل جراحی بیست و شش ساعت ادامه داشته و اکنون داکتران باید به بازسازی جمجمه و بخش صدمه دیده پوست این دو طفل بپردازند.

این دو طفل که محمد و احمد ابراهیم نام دارند دارای دو مغز جداگانه بودند اما یکی از رگهای مهم مغزشان مشترک بود.

نتیجه فدا کاری

قسمت اول



ادامه دارد

سالها پیش در کشور ایتالیا که پایتخت آن روم است غلام زندگی می کرد. این غلام جوان قد بلند و قوی بود. او غلامی بود که سخت ترین کارها را انجام می داد. برای غلام بجز اندکی غذا چیزی دیگری نمی دادند. روزی از روزها پادشاه غلام را به جرم اینکه غذای بیشتری خواسته بود جزا برایش تعیین کرد. غلام خیلی ناراحت شد و با خود گفت: من نباید دیگر غلام باشم. و به سوی جنگل فرار کرد. او رفت و رفت تا به جنگلهای سرسبز رسید، او خود را در جنگل پنهان کرد و بعد در جستجوی غذا شد. چون غذایی برای خوردن نیافت، مجبور شد از میوه های روی زمین جنگل استفاده کند. غلام روز به روز گرسنه تر و ناتوان تر می شد.

بالاخره به غاری رسید و در همان غار از شدت گرسنگی دراز کشید و به خواب عمیقی فرو رفت، ناگهان صدای وحشتناکی، او را از خواب بیدار کرد. آن صدا، صدای شیر بود که داخل غار شده بود. غلام با ناامیدی و ترس گفت: دیگر راه فراری وجود ندارد، شیر حتماً مرا می خورد! غلام همان طور که دراز کشیده بود، با ترس و لرز به شیر می دید و قلبش به شدت می تپید. شیر در حالی که یکی از پنجه هایش را بالا گرفته بود ناله می کرد و می غرید. شیر لحظه ای با مهربانی به چشمان غلام می دید. گویا شیر با نگاه خود به غلام می گفت: کمک کن غلام از جایش بلند شد و با احتیاط به سوی شیر دید.

از استاد محمد امین امینی آموخته!



بهروز عزیز شاگرد صنف ۹ لیسهء عبدالهادی داوی ۱۴ سال دارد. در پنج سالگی مکتب رفته است بر علاوهء درس های مکتب کتاب های زیادی خوانده از جمله کتاب (پسرک روزنامه فروش) را زیاد دوست دارد.

در هنر خطاطی مدت سه سال تمرین های زیادی نزد محترم انجنیر محمد امین امینی نموده تا خوشنویس شده است.

پدر بهروز محمد نصیر عزیز کارمند ریاست نشرات وزارت معارف می باشد که تشویق، سعی و

کوشش وی سبب گردیده تا بهروز سر آمد همسالان و همقطاران گردد.



کتابخانه
مکتب
امین
امینی

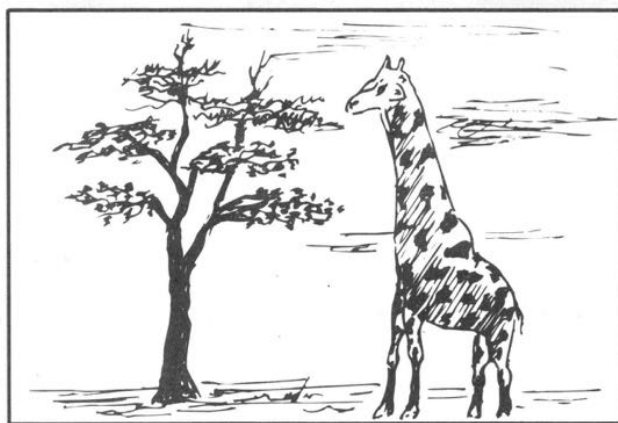
کتابخانه
مکتب
امین
امینی

کتابخانه
مکتب
امین
امینی

آن چیز های که باید بدانید!

زرافه ها

زرافه ها بلند ترین حیوانات اند. این جانوران در دشت ها بی درخت آفریقا زندگی می کنند در این مناطق بینائی خوب و قد بلند شان آن ها را قادر می سازد تا فاصله های دور را ببینند. هر گله کوچک زرافه ممکن است در چندین کیلومتر مربع پراکنده شود. بدون اینکه زرافه ها یکدیگر را گم کنند گردن بلند زرافه ها به آن ها امکان می دهد تا برای خوردن غذا هایی که از دسترس بقیه حیوانات زمینی دور است گردن بکشند. زرافه ها معمولاً در ابتدا و انتهای روز غذا می خورند. زرافه ها جانوران ترسو هستند. و از خطر



فرار می کنند. اگر در دام بیفتند با پاهای قدرتمند شان لگد می زنند و از خود دفاع می کنند. استخوان سر زرافه در طول عمرش ضخیم می شود زرافه ها با شاخ های کوچک به دنیا می آیند و وقتی بزرگ تر می شود شاخ هایش نیز رشد می کنند. بیش ترین عمر زرافه در طبیعت ۲۶ سال تثبیت شده است.

* * *

از این ها زیادتیر بخورید!

غذا های پروتئین دار کم چربی مواد تشکیل دهنده بدن شما را می سازند بدون این که شما را چاق کند.

۱- سبزی ها انرژی، ویتامین و مواد معدنی دارند. این غذا ها

سیرتان می کند

بدون این که

چاق کنند.

۲- میوه

ها انرژی،

ویتامین و مواد

معدنی دارند و سلامتی شما را حفظ می کنند.

* * *

از این ها کم تر بخورید!

۱- چربی و روغن انرژی زیادی به شما می دهند به همین سبب ممکن است بیش تر از آن چه ضرورت دارید بخورید این غذا ها شما را چاق می کنند و باعث بیماری قلبی می شوند.

۲- غذا های شیرین به غیر از انرژی چیزی به شما نمی دهند و باعث پوسیده گی دندان ها گردیده و چاق می

شوید.

۳- غذا

های که در

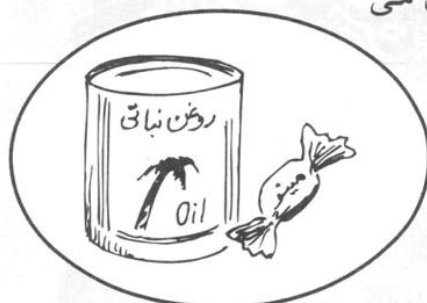
فابریکات

تولید می شوند.

بعضی از مواد با

ارزش خود را از دست می دهند. لذا خوردن آن

برابر با غذای های طبیعی فایده ندارد.



کتاب های کودکان

از انتشارات بنیاد انکشافی سنائی (SDF)

- ۱ - خاله فالبینک
- ۲ - موتر سرویس قریه ما
- ۳ - سفرنامه حارث کوچک
- ۴ - درختک بید
- ۵ - قهرمان کوچک صلح
- ۶ - صلح و جنگ
- ۷ - همت
- ۸ - رهنمائی سودمند
- ۹ - جهان حیوانات
- ۱۰ - خاطرات پشه ملاریا

بود و اشعار کودکانه و قصه های سنتی را بخوانند. قصه (یتر را بیت) نوشته (بئاتریکس پاتر) که در سال ۱۹۰۲م منتشر شد، اولین کتاب از مجموعه داستان های متعدد دو محبوبی بود که نوشته شده بود تا پدر و مادر ها برای کودکان خرد سال شان بخوانند. رفته رفته، مجله های مصور، فکاهی بارنگ های شاد و روشن شان در دکه های روزنامه فروشی ظاهر شدند و گرچه پدر و مادرها گاهی مخالفت می کردند بیش تر کودکان آن ها را می خواندند و لذت می بردند امروز تنها در بریتانیا سالانه بیش از ۳۰۰۰ عنوان کتاب تازه برای کودکان منتشر می شود و دراروپا، امریکا، استرالیا و نواحی دیگر دنیا تعداد این گونه کتاب ها خیلی خیلی بیش تر است. این کتاب ها بسیار گوناگون اند: داستان های پر ماجرا، قصه های حیوانات، سرگذشت ها، داستان های تخیلی، رمان های تاریخی کتاب های مصور، و البته کتاب های غیر داستانی. بنیاد انکشافی سنائی (SDF) که کودکان را تهداب و اساس جامعه آینده می داند، بخاطر ترویج فرهنگ مطالعه، رشد سطح دانش اطفال و تفریح سالم، ده جلد کتاب اطفال را که دارای قصه های جالب و تصاویر رنگه قشنگ می باشد برای شما اطفال و نوجوانان فهمیده و کوشا به چاپ رسانیده که با مطالعه آن ساعت ها خوش خواهید بود.

تا قبل از قرن هجدهم میلادی، کم تر کسی به این فکر افتاده بود که کودکان، غیر از کتاب های خسته کننده، کوچکی که در مدرسه می خوانند به کتاب های دیگری هم احتیاج دارند. کودکان و نوجوانانی که می خواستند کتاب های سرگرم کننده تری بخوانند، مجبور بودند کتاب های نسبتاً مشکلی را بخوانند که برای بزرگسالان نوشته شده بود. کتاب هایی مثل رابینون کرروز و یا سفر های گالیور و غیره. ولی وقتی اشعار کودکانه و قصه های پریان و به دنبال آن بعضی کتاب های شعر به چاپ رسید، وضع فرق کرد. در سال ۱۸۹۵م در دوران سلطنت ملکه ویکتوریا، کتاب (آیس در سر زمین عجائب) اثر لوئیس کاروی به چاپ رسید. این کتاب اولین کتاب تخیلی و بزرگی است که مخصوص کودکان نوشته شده است پس از این کتاب، نویسندگان دیگر هم شروع به نوشتن کتاب هایی کردند. که برای سرگرم کردن کودکان نوشته می شد و نه فقط برای درس آموختن به آن ها کودکان بزرگ تر وقتی کتاب زنان کوچک اثر لوئیزیامی الکوت را می خواندند، می خندیدند و قهقهه سر می دادند، و یا از خواندن داستان (جزیره گنج) اثر (رابرت لوئیس استیونسن) از ترس بر خود می لرزیدند. کودکان کوچک تر هم می توانستند کتاب های مصور زیبایی را که بر اساس اشعار آموزش الفبا تهیه شده

له سپورمې څخه شکایت

سپورمې غوښتل چې خپلې کوتی ته لاړه

ای کتابه ولې له ماسره لجا بازی کوئ؟

کتاب په ژړا ورته وویل: نور

زه ستا کتاب نه یم ته یوه بې

نظمه جلی یې کله می اخوا

او کله مې دیکخوا

غورځوي. او په ډیر بې

رحمانه توگه مې پانې له

ما څخه جلا کوئ.

سپورمې له ځان سره

فکر وکړ چې رښتیا وایې د

جمعه په ورځ مې چې خپلې

کوچنې خور سره لوبې کولی نو

خور مې کتاب هر خواته غورځاوه او د کتاب

خوپانې ورڅخه جلا شوی.

کتاب بیا ورته وویلې: سپورمې جاني نه

یواځې زه، بلکه له تا څخه ستا کتابچه قلم،

پنسل او خط کش هم شکایت لري او وایې چې

سپورمې مونږ ته توجه نه کوي.

سپورمې له ټولو شيانو (قلم، کتاب،

کتابچې) څخه معذرت وغوښت او وعده یې

وکړه چې نور به یې توجهی نکوي.



شي کله چې ورته ور نژدي شوه وایوریدل

چې په کوتی کښې غالمغال دي.

دروازه یې بیرته کړه. گوري

چې هیڅوک نشته. اخوا

دیکخوا یې وکتل څه یې تر

نظره ورنغلل.

غوښتل یې چې خپله

کورني وظیفه ولیکلي نو

د خپل کتاب او کتابچې

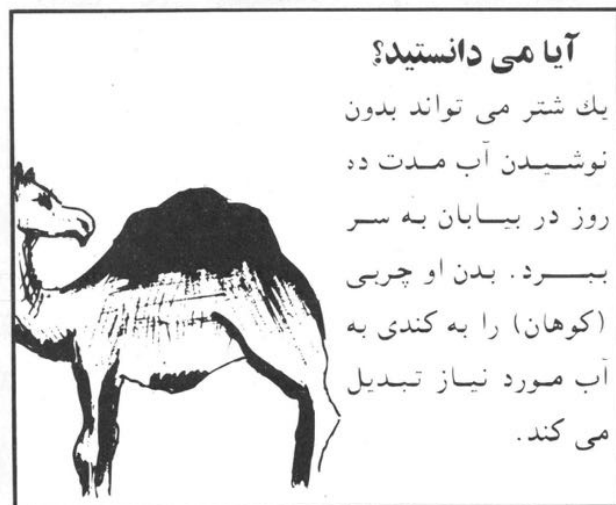
لور ته روانه شوه. کله چې

یې کتاب ته لاس وراوړد کړ نو

کتاب یې لکه مرغی والتو. او له

کړکې څخه راوتو. سپورمې هڅه وکړه چې

خپل کتاب ونیسي مگر گټه یې ونه کړه.



آیا می دانستید؟

يك شتر می تواند بدون

نوشتیدن آب مدت ده

روز در بیابان به سر

ببرد. بدن او چربی

(کوهان) را به کندی به

آب مورد نیاز تبدیل

می کند.

د روفیت سترگین گفتمن داستان خود را تککان ندهید.

با مردم به پیشانی باز و دهان پُر خنده صحبت کنید.

قاسم خوش خوی

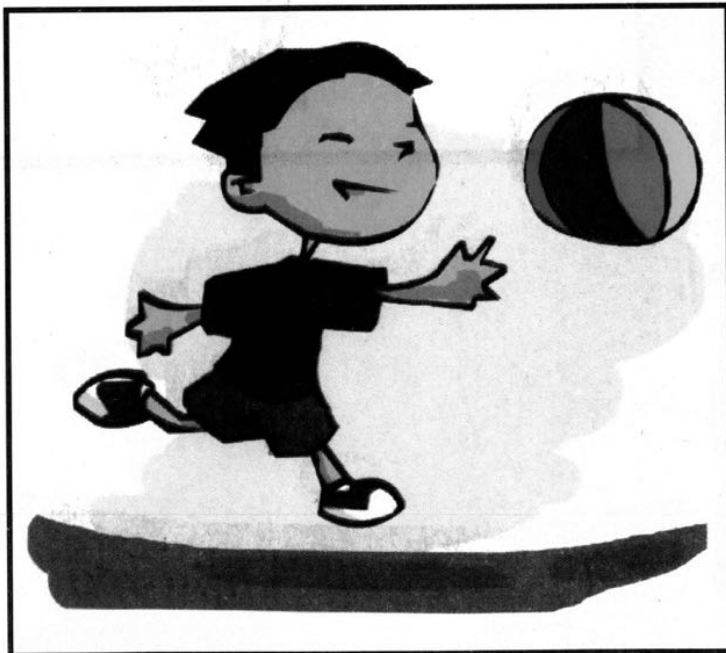
مه قاسم هستم. در
خوش خوئی نام دارم.
در بین رفقایم به
(بچگگ مکتبی)
مشهور شده ام زیرا
کارهای خود را
همیشه به وقت معین
انجام می دهم و منظم
می باشم. خلاصه
اینکه يك روز:



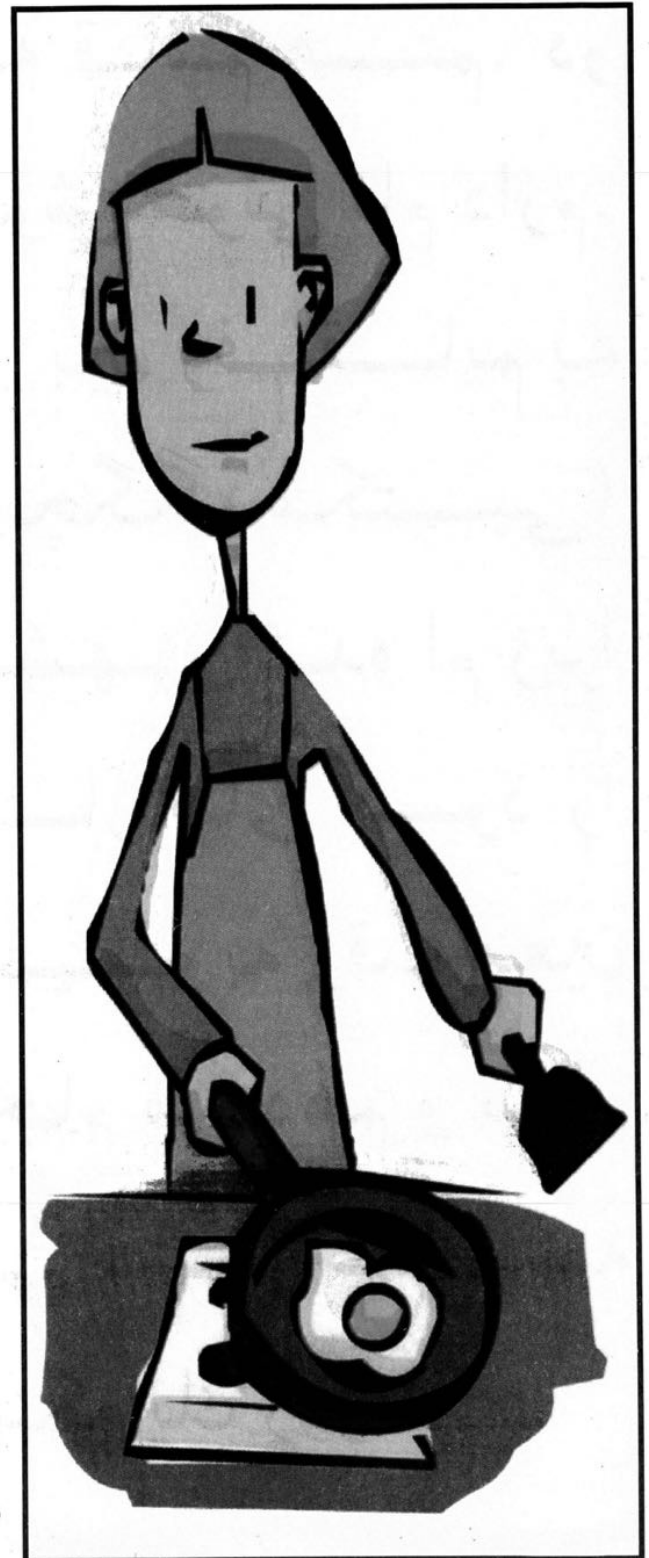
خواهرم تخم پخته
می کرد.



قاسم جان (خودم) لباس اسپورتی پوشیده
و با برادران کوچکم که آن ها را بسیار
دوست دارم فوتبال می کردیم.



حشمت خواهر زاده گگ نازنیم، جان
مامایش توپ بازی می نمود.



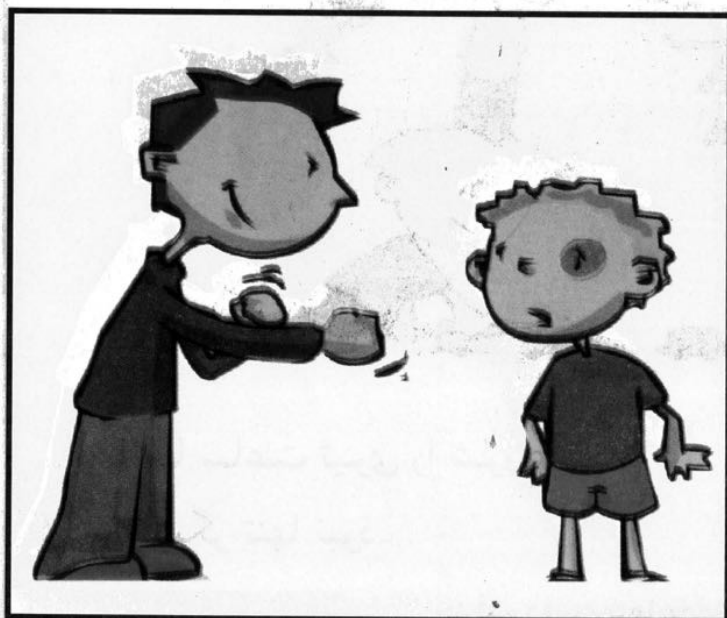


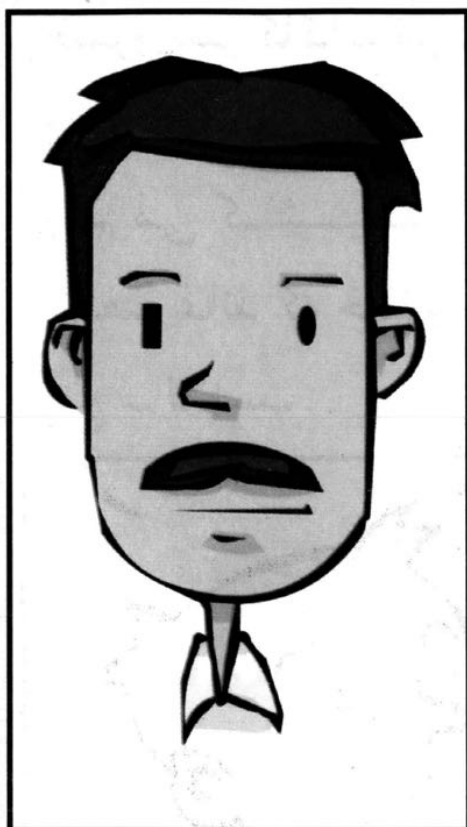
خسرو پسر کاکایم نیز
در خانه ما بود و
رسم می کشید.
ناگفته نماند که خسرو
پنج ساله است.

آه! یادم رفته بود که بگویم
یک پسر کاکا دارم که بسیار
بدخوی است. با هیچ کس
ساعت تیری و بازی نمی کند.
همیشه تنهای، تنها است. او
ناصر نام دارد.

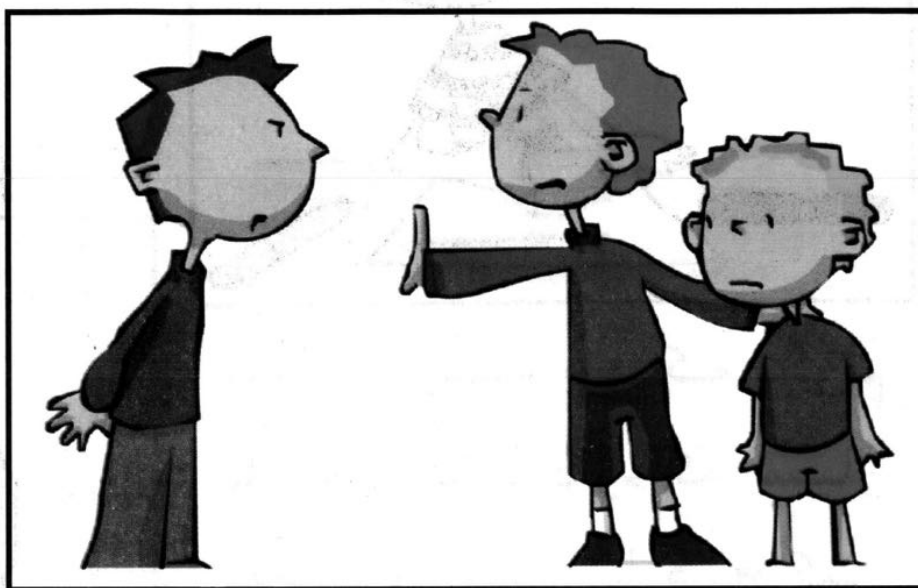


همه ما مصروف بودیم که ناگهان
آوازی شنیده شد، با عجله به
طرف صدا رفتیم. ناصر با مشت
علی برادر کوچک خود را زده بود
چشم علی کبود شده و از شدت
درد گریه می کرد.





ناگهان کاکایم رسید همه وارخطا شدیم اما
او بخیالم که کدام کار ضروری داشت زیرا
متوجه علی نشده و به اطاق پدرم داخل شد.



با خنده به طرف ناصر رفته او را متوجه اشتباهش ساختم. ناصر روی برادر کوچک خود را
بوسید و از او خواهش کردم تا با ما بازی و ساعت تیری کند.



... و با ما ساعت تیری را شروع
کرد. او دیگر تنها نبود.

به قلم دوست شما محمد قاسم «خوش خوی»

اطفال بی پناه

قسمت دوم

گفت: یادت باشد که شب دوباره برگردی. « آهو رفت و حاکم و شکارچیانش این بار هم آن باگردنبند طلایی اش دیدند و تعقیبش کردند. آهو تمام روز چست و چاپک می دوید. و از دست آنها فرار می کرد. شب که شد. شکارچیه‌ها جنگل را محاصره کردند. یکی از آنها تیری به پای آهو زد و پای آهو زخمی شد. برای همین می لنگید و آهسته راه می رفت. یکی از شکارچیه‌ها آهو را تا خانه تعقیب کرد و شنید که آهو گفت: خواهر جان، دروازه را باز کن من از خود هستم. دید که دروازه باز شد و خیلی زود دوباره بسته شد.

شکارچی همه چیز را خوب دید و پیش حاکم رفت. او هر چه دیده و شنیده بود برای حاکم گفت. حاکم گفت: فردا صبح شکار را زود تر شروع می کنیم. وقتی که چشم خواهر به زخم آهو افتاد. بسیار خفه شد. خون پای آهو را شست و روی زخمش را با گیاهان بست و گفت «برو سرجایت بخواب تا زخمت خوب شود.» فردا صبح اثری از زخم روی پای آهو نبود برای همین تا آهو سر و صدای شکارچی را شنید و گفت: «دیگر نمی توانم تحمل کنم. باید قبل از اینکه شکارچیه‌ها نزدیک شوند از اینجا بروم.»

خواهر گریه کرد و گفت: «نمی گذارم حتی پایت را بیرون بگذاری. آنها تو را می کشند، می دانم.» آهو آهی کشید و گفت اگر نگذاری بروم همین جا پیش چشم از غصه می میرم. وقتی که صدای شکارچیه‌ها می شنوم. حس می کنم که باید فرار کنم!»

ادامه دارد

خواهر و برادر هر روز صبح با هم به جنگل می رفتند. دختر غذا جمع می نمود و آهو دور و بر او بازی می کرد. شبها راحت در خانه می خوابیدند و دختر فکر می کرد که اگر برادرش به شکل اول بر می گشت زندگی شان چیزی کمی نداشت. سالها گذشت روزی حاکم برای شکار به آن جنگل آمد. سگهای شکاری هم با آن ها بود آهو وقتی که صدای سگها را شنید از آنجا فرار کرد. دوان دوان خودش را به خواهرش رساند و گفت: آه خواهر جان بگذار من از اینجا بروم. دیگر نمی توانم این سر و صدا را تحمل کنم. بعد آن قدری خاموش شد تا خواهرش راضی شد و گفت: برو، ولی شبها پیش من برگرد من از ترس شکارچیه‌ها همیشه دروازه خانه را می بندم. دروازه‌اتك تك بزن و برای اینکه من بفهمم که تو پشت دروازه هستی بگو: خواهر، دروازه را باز کن من از خود هستم. آن وقت من دروازه را باز می کنم. آهو جست زد و رفت و نفس عمیقی در هوای آزاد کشید. حاکم و شکارچیانش آهو را دیدند و تعقیبش کردند. چیزی نمانده بود آن را بگیرند که یکدفعه آهو از روی بوته ها پرید و از چشم آنها دور شد، هوا که تاریک شد. آهو به خانه برگشت. دروازه را زد و گفت: خواهر جان، دروازه را باز کن من از خود هستم خواهرش دروازه را باز کرد و او پرید در خانه روی بستر نرمش خوابید. صبح روز بعد، دوباره شکار شروع شد. همین که صدای شکارچیه‌ها و سگها بلند شد. آهو ناراحت شده و گفت :- «خواهر جان زود باش دروازه را باز کن. من باید بروم.» خواهر دروازه را باز کرد و

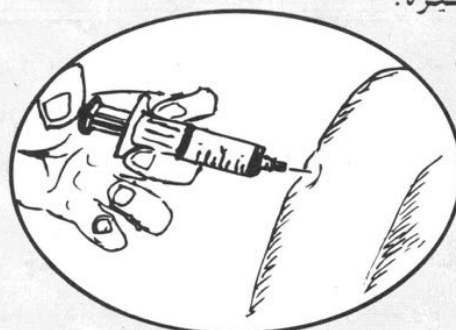
خداوند^(ج) خانه را دوست دارد که در آن یتیمی را گرامی دارند.

حدیث مبارک

دانش‌تنی‌ها

دوای بیهوشی

از دواهای بیهوشی زمانی داکتران استفاده می‌کنند که کارهای درد آوری را روی مریض انجام دهند. دواهای بیهوشی حس درد را از بین می‌برند. دواهای بیهوشی برای بی‌حس کردن منطقه کوچکی از بدن به کار می‌روند مثلاً در وقت کشیدن دندان یا بخیه زدن جلد و غیره.



دوای بیهوشی عموماً دوای قوی‌تری هستند که مریض را به خواب می‌برند این دواها به صورت گازهای هستند که مریض آن را تنفس می‌کند یا به صورت مایعاتی به مریض پیچکاری می‌کنند یا روی جلد او می‌پاشند.

* * *

تکنالوژی:

موتور، طیاره،

کامپیوتر

همگی

دستاوردهای

تکنالوژی



هستند تکنالوژی علم یا هنر ساختن چیزهای است که می‌توانند کارهای مفید را انجام دهند. گاهی اوقات کشف‌های بزرگ علمی توسط تکنالوژی جدید انجام داده می‌شود.

* * *

چرا دایناسورها از بین رفتند؟

برای توضیح این که چرا دایناسورها از بین رفتند دو نظریه موجود است. یکی اینست که آب و هوا تغییر کرد و همه جا سرد شد دایناسورها نمی‌توانستند در هوای سرد زندگی کنند و بعد از مدتی مردند. نظریه دیگری این است که یک شهاب بزرگ به زمین برخورد کرد این شهاب باعث



انفجاری در

سطح زمین

شد و ابر

بزرگی از

غبار را به

هوا فرستاد که

دورا دور زمین را پوشاند

و جلو نور آفتاب را گرفت این باعث شد که زمین مدتی یخ بزند در همه جا گیاهان و جانوران که در آن جمله دایناسورها هم شامل است از بین رفتند و فقط آنهایی که در مقابل سردی مقاومت داشتند نجات یافتند.

فرب‌الثل: مینه‌خوی به‌دی سلطان‌کری

بدخوی به‌دی حیوان‌کری.

صلح حیوانات

مزرعه در کنار جنگل قرار داشت. این مزرعه پر از مرغ و خروس بود. یک روز روباهی خواست مزرعه برود و مرغ و خروسی شکار کند. رفت و رفت تا به پشت پنجره های مزرعه رسید. مرغها با دیدن روباه فرار کردند و خروس هم روی شاخه درختی پرید.

روباه گفت: صدای قشنگ شما را شنیدم برای همین نزدیکتر آمدم تا بهتر بشنوم. حالا چرا بالای درخت رفتی؟

خروس گفت: از تو می ترسم و

بالای درخت احساس امنیت می کنم.

روباه گفت: مگر نشنیده ای که سلطان حیوانات دستور داده که از امروز به بعد هیچ حیوانی نباید به حیوان دیگر آسیب برساند. روباه پرسید: به کجا نگاه می کنی؟ خروس گفت: از دور حیوانی به این سو می دود که گوشهای بزرگ و دم دراز دارد نمی دانم سگ است یا گرگ!

روباه گفت: با این نشانی ها که تو می دهی. سگ بزرگی به اینجا می آید و من باید هر چه زودتر از اینجا بروم.

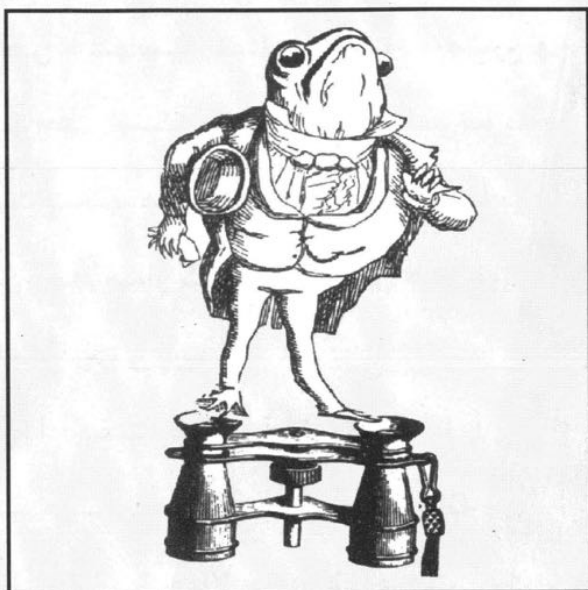
خروس گفت: مگر تو نگفتی که سلطان حیوانات دستور داده که حیوانات همدیگر را اذیت نکنند. پس چرا وارخطا شدی؟

روباه گفت: می ترسم که این سگ دستور را نشنیده باشد. و بعد پا به فرار گذاشت و بدین ترتیب خروس از دست روباه خلاص شد.



خواب

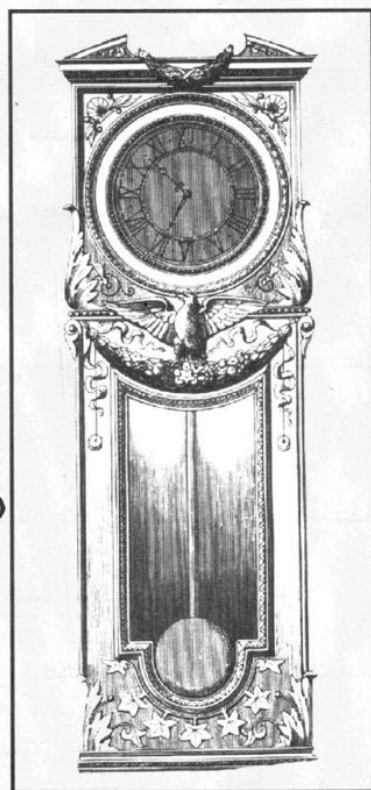
شب بعد از اینکه نان خوردیم مادر جانم گفت: بچیم! دستر خوان را جمع کن. من با بی اعتنایی جواب دادم: کار خانگی دارم. دروغ گفته بودم رفتم و خواب نمودم نیمه های شب خواب دیدم:



۲- بقه دریشی پوشیده و دور بین را زیر پا گذاشته به طرف من می بیند.



۱- شخصی عجیب و غریب که چهره وحشتناک داشت با تلسکوپ ستاره ها را تماشا می کند.

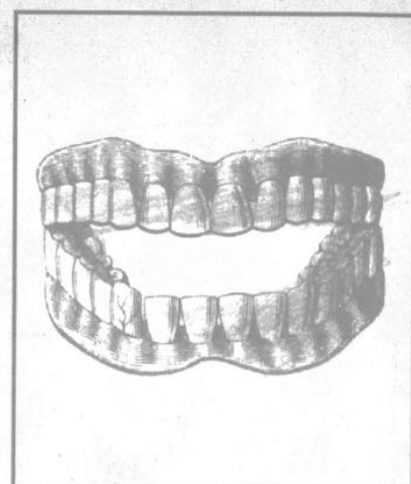
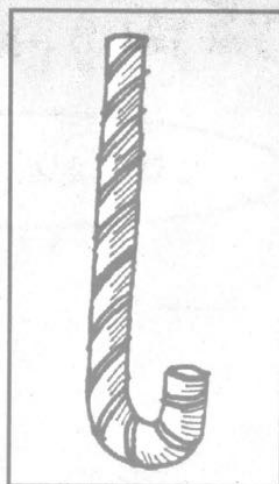
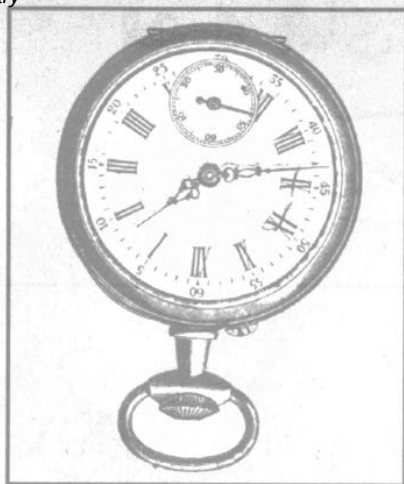


ما و

۳- موش هم دریشی کرده و با قـوارهء ترسناک می خواهد که



های ساختگی



پدر کلان را دزدی کند. و آهسته
آهسته به طرف من هم می آید.
بسیار ترسیده بودم عرق از سر و رویم
می ریخت در خانهء ما يك

نیز است. می خواستم بالای تخته
بنویسم که دزد آمده و فریاد بکشم
اما نفسم تنگی می کرد. در حال
پالیدن مارکر بودم که از خواب بیدار
گردیدم. می لرزیدم ساعتی بعد که

آرام شدم فهمیدم که این خواب پراگنده و وحشتناک که در
نیمهء شب مرا بیدار کرد نتیجهء بی گفتی و دروغی بود که
شب قبل از خواب به مادر جانم گفته بودم.

(پایان)



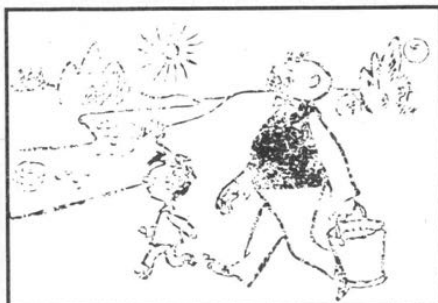
قصه های من و پدرکلانم

اشکی برای ماهی گک



۱- دریا از
نزدیک خانه ما
می گذشت. آن
روز من و
پدرکلانم یک جال
دستی ماهیگیری

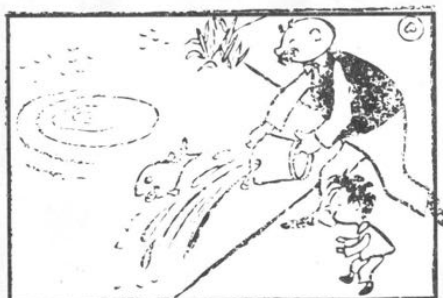
و یک سطل برداشته و کنار دریا رفتیم. می خواستیم
ماهی بگیریم و صبح با چای ماهی کباب بخوریم.



۴- ماهی
هنوز زنده بود.
ما آن را به
طرف دریا
بردیم.



۲- یک ماهی
گرفتیم و آن را
در سطل آب
انداختیم و به
طرف خانه روان
شدیم.



۵- ماهی را
در آب رها
کردیم من و
پدرکلانم خیلی
خوشحال شدیم
که ماهی را
سالم به دریا
برگردانیم.

۳- در خانه پدرکلانم کارد را برداشت که ماهی
را برای کباب
کردن آماده کند.
دلم برای ماهی
سوخت و گریه ام
گرفت پدرکلانم
وقتی گریه مرا
دید، ماهی را
دوباره در سطل انداخت.



۶- ولی ناگهان در همان وقت یک ماهی بزرگتر
آمد و آن ماهی
کگ را خورد.
دل ما خیلی
برای آن ماهی
گک سوخت آن
روز صبح چای
نخوردیم و تا
شب جگر خون بودیم.





د ميري هوس

چې ماشاتو ته ورسوي او بوه ورېشه مزد واخلي.
يو مچ راغي او وي ويل: بي چاره ميريه! ته حق لري چې
شات وځوري او زه به درسره مرسته وکړم.

ميري وويل: ډير ښه، ته په رښتيا چې ډېر ښه يې.
مچ ميري پورته کړ او د شاتو د صندوق پر سر يې کوز
کړ او بيا په خپل کار پسې لاړو. ميري ډير خوشاله شو او له
ځان سره يې وويل: واه، واه څومره نیکمرغي، څه ښه شات
او څومره ښه بوي! له دې څخه ډيره نیکمرغي نشته. هغه
نور بد مرغه ميريان وگوره چې ټوله ورځ ورېشي او غنم
ټولوي او له شاتو څخه خبر نه دي.

ميري ورو ورو د شاتو په خوړلو پيل وکړ او په خوړلو،
خوړلو کې آن د شاتو مينځ ته لاړو او يو وخت يې پام شو چې
لاس او پېښې يې په شاتو کې بند شوي دي او نه شي
خوځېدلی. ميري د خپل ځان د ژغورلو لپاره ډېره هڅه وکړه
خو گټه يې ونه کړه او بيا يې په لوړ غبر ناري کړي: اي خلکو
ماله دې بد مرغي څخه وژغوري هر څوک چې ماله دي
شاتو څخه وباسي زه به دوه ورېشي مزد ورکړم. پدې وخت
کې هماغه پخوانی غوماشه د بيرته راگرځيدو په حال کې وه
چې ميري يې ولېد.

زړه يې پری وسوزيد او وي ژغوره. او وروسته يې ورته
وويل: زه نه غواړم چې تاته سپکي سپوري خبرې وکړم خو
دا درته وایم چې ډير هوسونه خلک د بدمرغي په لور بيايي.
داځل ستا بخت وينې چې زه راغلم خو وروسته له دې پام
کوه. د خلکو نصيحت ته غور نيسه او له مچانو څخه
مرسته مه غواړه ځکه مچان د ميريان خوا ځوري نه دي.

غوماشه خوشيږي وروسته والوتله او ميري د هغه ښي
خبرې په غور کې ونيولې.

پای



وو نه وو بوه ورځ يو ميري په دانه پسې روان و چې د
لاري پر سر يې لير شات وليدل. د شاتو بوي مست غوندي
کړ خوشات په يوه لوړه ډبره ايښی وو. ميري ډيره هڅه وکړه
چې په ډبره هسک شي او ځان شاتو ته ورسوي. خو څه گټه
يې ونه کړه. ځکه چې دی ډبره باندې ښويده. د شاتو بوي
ميري دومره مست کړی و چې په لوړ غبر يې ناري کړي: او
خلکو، زه غواړم چې لير شات وځورم. هر چا چې له ما سره
مرسته وکړه او زه چې شاتو ته ورسولم زه به يوه د ورېشو
دانه ورکړم. پدې وخت کې يوې غوماشي د الوتله په حال
کې د ميري غبر واوریده او وی ویلی: هيڅکله دا کار مه
کوه. شات ډيره خطر لري.

ميري وويل: فکر مه کوه. زه پوهېږم چې څه وکړم.
غوماشي وويل: هلته د مچيو ويرېم. زه شات غواړم.
غوماشي وويل: - په شاتو کې به بند پاتې شی.
ميري وويل: - که په شاتو کې څوک بند پاتې کيدای نو
هيچا به نه خوړلای.

غوماشي وويل: - نور نوته په خپله ښه پوهېږي، مگر
که د ما اوري له دي هوس څخه لاس واخله. زه هم وزر لرم او
هم تجربه او دا درته وایم چه مه ورځه.

ميري وويل: ته که کولای شی ما هلته ورسوه او خپل
مزد واخله او که نشي کولای. نو ډيري خبرې مه کوه. زما
هغه خلک چې ډير نصيحت کوي نه خونېږي.

غوماشي وويل: - کيدای شي چې داسې څوک پېدا شي
چې تا ورسوي خو زما خونېنه نه ده او زه په هغه کار کې چې
پيله يې ښه نه وي مرسته نه کوم ميري ځواب ورکړ: - نو
ډيري خبرې مه کوه او ځان مه ستړی کوه. زه نن ځان هرو مرو
هلته رسوم.

غوماشه لاړه او ميري بياناري کړي. داسې څوک شته

گپ های رنگه رنگه

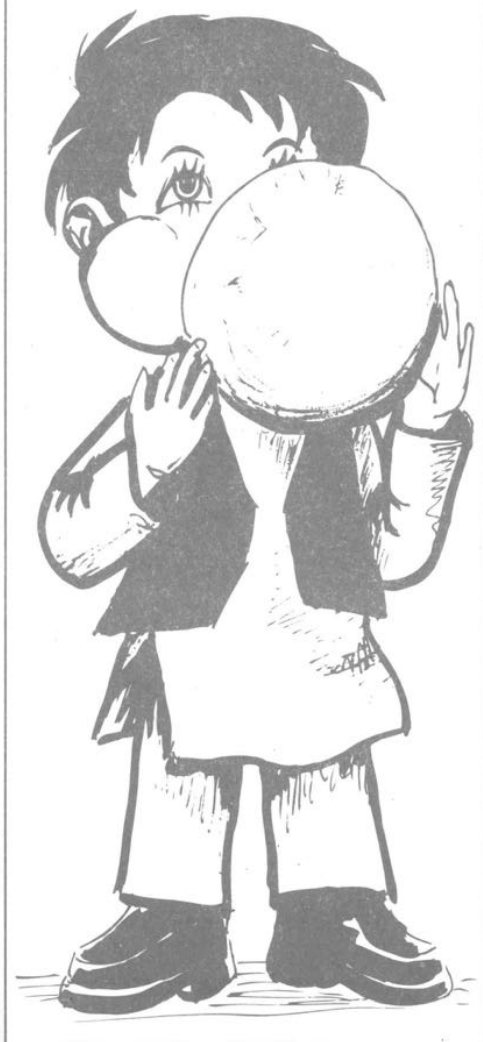
محمد عمر جان رحمانی ولد نصر الدین خان رحمانی شاگرد ممتاز ولایق صنف ۸ / ۹ مکتب متوسطه سید نور محمد شاه مینه و عضو تیم فوتبال جوانان بوده به خوردنی هائیکه از شیر گاو ساخته می شود علاقه زیاد دارد. رنگ های سیاه و سفید را خوش داشته، قلم و کتابچه را نسبت به تفنگ بهتر می داند، اگرچه نشان زن خوب است. گپ دل او این است که :

صلح وقتی اعمار می شود که ما خود صلح را
بخواییم و یکدست باشیم.

خاتول عظیمی شاگرد لیسه، فردوسی کابل ۱۸ ساله علاقه مند رنگین کمان!

خاتول می گوید من ضرب المثل نان و پیاز پیشانی باز را دوست دارم. وقتی آرامش مردم را می بینم تازه و خوش می شوم. از همه دوستان و از هم سالان خود می خواهم که آنچه به خود می پسندند برای دیگران نیز پسند کنند مادر خود را که میوه، کمیاب است دوست داشته و احترام نمایند. از مسئولین مجله رنگین کمان می خواهم تا در مورد ادب و تربیه، قصه ها و مضمون ها بنویسند. رنگ سیاه و انگور سرخ را خوش دارم. در آینده می خواهم رسام و داکتر شوم.

حنیفه رخسار دختر ده ساله شاگرد متوسطه قلعه، وزیر واقع شهر نو کابل یکی از دوست داران رنگین کمان بوده و آرزو دارد تا در آینده داکتر شود. بهترین پیام وی به همسالانش این است که: با صدای بلند حرف نزنند. از پوقانه کردن، ساجق وجویدن آن مخصوصاً در ساعت درسی خود داری کنند.



گل بنشین، گل بگو و گل برخیز!

برهء آواز خوان

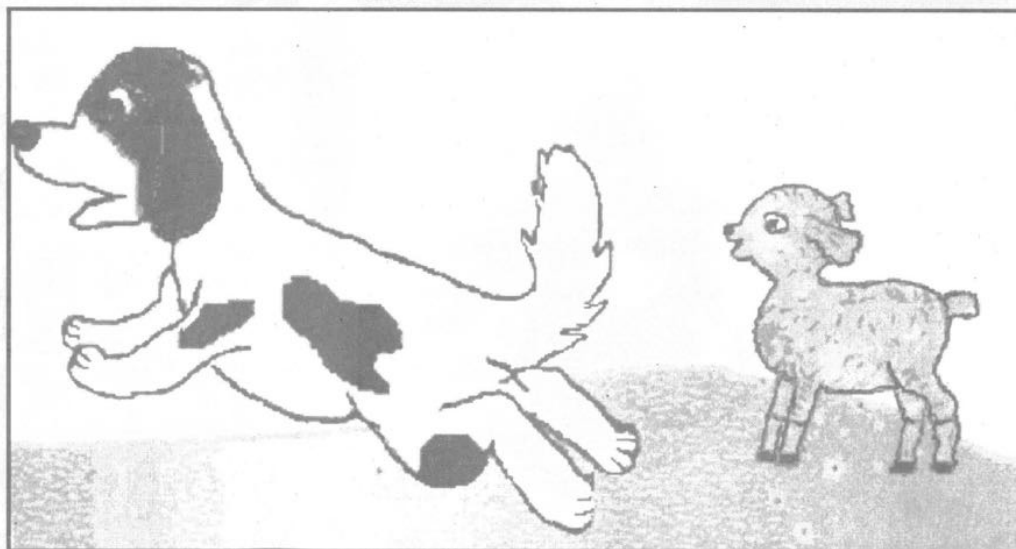
یکی بود یکی نبود، بره ای زرنگ و چاق در گله زندگی می کرد. این بره بسیار شوخ بود. بازی کرد و اینطرف و آنطرف دوید. تا اینکه خسته شد و نشست و کم کم خوابش برد. وقتی از خواب بیدار شد، متوجه شد که خیلی از گله دور شده. یکدفعه صدای وحشتناکی شنید و یک گرگ را روبروی خود دید. گرگ گفت: "به به چه غذای مزه دار".



بره كوچك دید اگر زودتر فکری نکند گرگ او را می خورد پس به او گفت: "آقای گرگ قبل از خوردنم لا اقل آرزوی مرا بر آورده کن." گرگ در حالیکه تعجب کرده بود، گفت: چه آرزویی؟ بره گفت: "من صدای قشنگی دارم و آواز خواندن را دوست دارم. بگذار قبل از خورده شدنم يك آواز بخوانم."

گرگ پیش خودش فکر کرد چه فرق می کند، اول آواز بره را گوش می کنم بعداً او را می خورم، و به بره اجازه داد که آوازش را بخواند.

بره شروع به آواز خوندن کرد و اینقدر بع بع کرد که سگ گله صدای او را شنید و به طرف صدا دوید. گرگ که دید سگ گله بطرفش می آید با شکمی گرسنه فرار کرد.



و با این فکر، بره كوچك از مرگ حتمی نجات پیدا کرد. پس اطفال عزیز همیشه امیدوار باشید و سعی کنید در هر شرایطی درست فکر کنید. مثل بره كوچك ما.

تحفهء سالگره

نادیه برای رفتن سالگرهء دوستش تحفه نداشت و گریه می کرد. خواهرش گفت: بیا باهم يك بره گك پنبهء بسازیم و آن را تحفه ببر! نادیه اشك ها را پاك كرد به كمك خواهر شروع نمود به ساختن بره گك پنبه ای!

خواهر نادیه این مواد را جمع آوری نمود:

۱- يك عدد پیشقاب پلاستیکی که بیکاره بود.

۲- مقداری پنبه

۳- سرش

۴- قیچی

۵- يك پارچه تکه سفید و یکدانه فیتنه، نایلونی به رنگ سرخ
بره گك ساخته شد و نادیه سالگره رفت.

حالا طرز ساختن این بره گك را
برای شما هم یاد می دهیم.

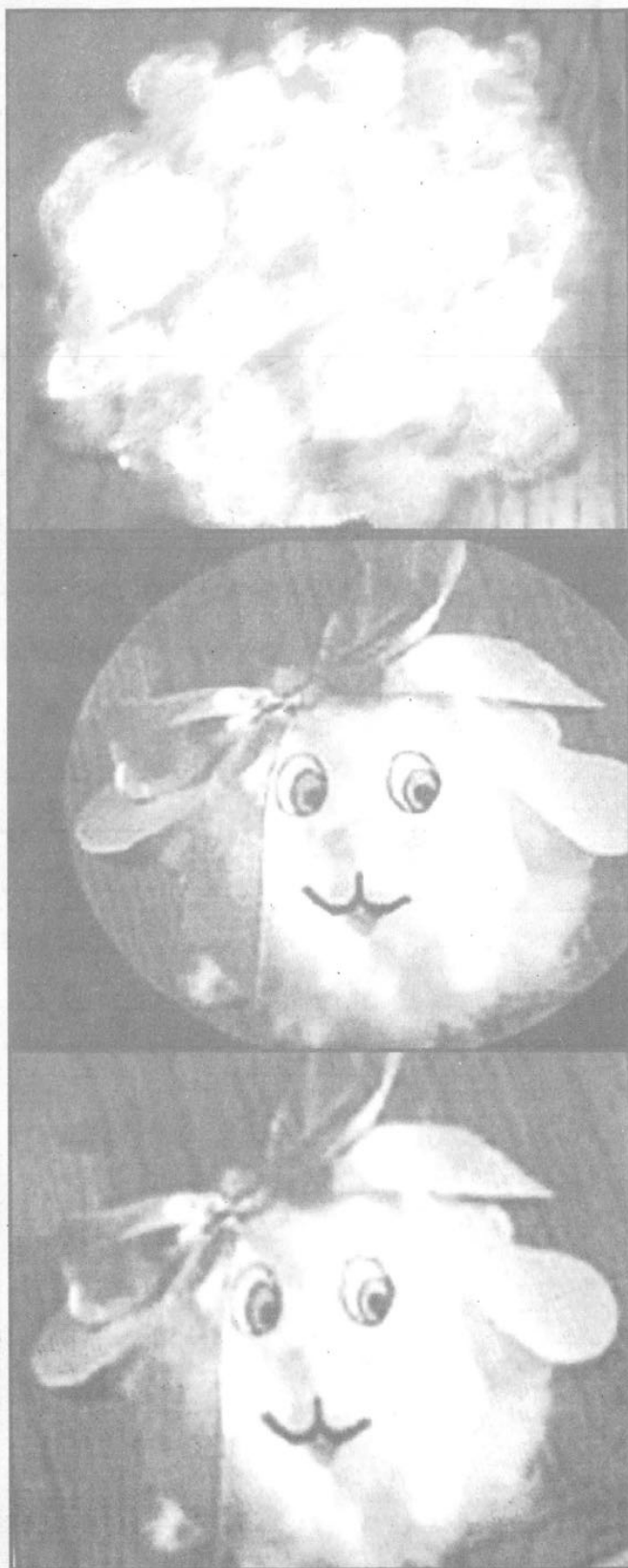
۱- روی بشقاب پلاستیکی را با پنبه پوشانیده و پنبه ها را تا وقتی سرش غنائید که مکمل روی بشقاب پنهان شود.

۲- روی يك توته قطعه چشم و دهان رسم کرده آن را ببرید و روی پنبه ها سرش بزنید.

۳- برای ساختن چشم و گوش ها از تکهء سفید، چرم و یا کاغذ جلا دار استفاده غنائید.

۴- از فیتنه های موی نایلونی يك گل مقبول بسته کرده در سر بره گك بزنید.

اطفال عزیز! هر وقتیکه شما هم خفه و یا هدیه می دادید از این کار دستی استفاده کنید.



گل های ارسالی تان را دسته می کنیم

وطن

ما که تا این سن و سال رسیده ایم از برکت وطن
است. وطن خاک پدر کلان های ما می باشد. باید آن را
دوست داشته و احترام کنیم...

لاله جان خلیل احمد خان از صنف چهارم لیسهء
مهری ولایت هرات!
سلام! شعر ارسالی را گرفتیم. با محبت تمام و صمیمت
فراوان در انتظار نامه های بعدی می باشیم. نمونه از
شعر مقبول شما.

خدا در بوی و رنگ گل نهان است
بهار و باغ و گل از او نشان است

فتانه جان فیضی شاگرد صنف ششم «ط» لیسه
مهری ولایت هرات سلام!

از تو گلّه داریم چرا قسمت دوم قصهء (خانهء جادو)
را روان نمی کنی در شمارهء قبلی هم نوشته بودیم.

خواهر گرامی فروزان جان شاگرد صنف نهم لیسه
عالی بی بی زینب عضو انجمن بخش اناث
دفتر IRC سلام!

نامه مقبول شما را گرفتیم. لطفاً

مینا جان بهار شاگرد صنف هفتم
مکتب تجربوی سلام!

چقدر پشت شما دق شده ایم،
چرا نامه روان نمی کنید اینک یکی از
مطلب ارسالی.

باز هم نامهء بنویسید. دو توصیه
فرستاده شما را از جمله چندین
توصیه نشر می کنیم:

۱ - از خوشی دیگران احساس
خوشی نموده و آن را برای
طرف مقابل نیز نشان دهید.

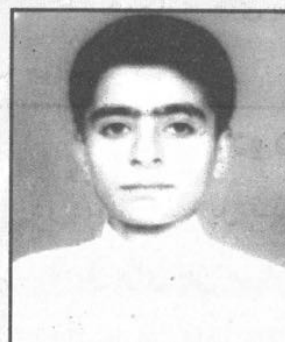
۲ - اگر دیگران را انتقاد می کنید
باید با لحن دوستانه انتقاد نمائید.

(من) گفتن دشمن سعادت (ما)
است.

همکار دایمی و خواهر گزنی آرزو
جان بارکزی سلام!

از دیدن نامهء تان زیاد خوش شدیم. مدت ها بود
که از شما دوست گرامی نامه نگرفته بودیم. حالا ما کابل
آمده ایم و دفتر رنگین کمان در دفتر مرکزی (SDF)
واقع چهار راهی انصاری می باشد. جملهء از مطالب
ارسالی را بخوان و برای ما باز هم نامه بنویس. موفق و
کامیاب باشی.

زنده گی بهتر مربوط عبادت دوامدار و منظم می باشد.



همکار گرامی محمد
نصیب از صنف سوم لیسهء
پغمان قشنگ واقع شهر
پشاور، سلام!

مقاله مقبول را که راجع به
وطن نوشته بودی گرفتیم. اینک
چند جملهء آن را بخوان. لطفاً همیشه با ما همکاری کن.

گل های ارسالی تان را دسته می کنیم

همکار گرامی و خواهر مهربان نرگس جان باهوش
شاگرد صنف دهم "ب" لیسهء سیده ام سلمه (رض) سلام!
شعر قشنگ تو نغمهء دل انگیز و زیبا بود. به انتظار
همکاری های بعدی شما هستیم اینک شعر ارسالی:

وطن

وطن خاک پاکت زمین ام
وطن کوهسارت نگینم
وطن نام تو در زبان ام
وطن منظرت در نگاهم

وطن میوه ها و نبات ات

همه در زمین و زمان ام

وطن کوه و صحرا و دشت

نیابم که جویم کنارم

وطن تو کجا و من کجایم

تو در قلب و تو در کلام ام

وطن هر چه وصف کند نرگس

باز هم چه کنم که ناتوانم

افسانه جان سلام!

رسم و فکاهی ات رسید. به انتظار

همکاری های بعدی تان اینک فکاهی ارسالی را

به خوانش بگیر!

دو دیوانه و پل

دو دیوانه سر پل قدم میزدند دیوانهء اول از دومی

پرسید. پل برای چی میباشد؟

دومی جواب داد: واقعاً که تو دیوانه هستی بخاطری

که اب زیرش بگذرد.

احمد سیر جان که نام مکتب و صنف ات را نوشته
نکرده ای سلام!
این مطلب از خودت می باشد.

راستی زوال نلری.

همکار گرامی محمد ابرار از صنف دوم مکتب گوهر

شاد پشاور سلام!

شعر ارسالی رسید. منتظر نامه های بعدی.

وطن ای مهد نیاکان بزرگ
پرورشگاه دلیران سترگ

گرامی همکار ما سحیه جان خالص

از مکتب ابتدائیه سعدیه سلام!

عکس ات را روان نکردی شعر

معلم مقبول بود و آن را در همین

صفحه بخوان. به انتظار نامه های

بعدی.

معلم

وی وی معلمك من

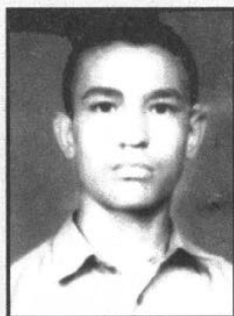
تاج سرك من

بپا به صنفك من

بتی در سك من

از نور تو روشن شده روشن شده
(چشمك من — چشمك من)

گل های ارسالی تان را دسته می کنیم



میرجان نوبی شاگرد صنف سوم الف لیسه عالی پغمان قشنگ سلام!

نامه و مطالب مقبولات را گرفتیم. منتظریم تا باز هم با ما همکاری کنی نمونه از جملات با مفهوم تو:

وطن مادر ما است. اگر در مقابل وطن بی تفاوت باشیم، گویا در مقابل مادر بی تفاوت بوده ایم.



دوست گرامی و علاقه مند رنگین کمان پامیر جان از لیسه عالی نادریه کابل سلام!

نامه ات را تحت عنوان (سخنان گلچین مانند مروارید یا در) گرفتم. نمونه از آن را بخوان! در انتظاریم تا باز هم مطلب بفرستی.

مزاح کردن

با بزرگ و کوچک نباید مزاح کرد که بزرگ کینه ور گردد و کوچک دلیر شود.

آرزو بنت گل رحمن شاگرد صنف دوم لیسه عالی پغمان قشنگ سلام!



اینک رسم ارسا شما



خواهر گرامی سهیلا جان صدیقی از لیسه مهری هرات سلام. آغاز نامه تان خوش ما آمد. اینک آن را هدیه خوانندگان رنگین کمان می کنیم. لطفاً باز هم نامه بنویسد.

به نام حضرت دوست که هر چه داریم از اوست

همکار گرامی روح الامین منقاد ولد عبدالحکیم منقاد ۱۲ ساله، شاگرد صنف هفتم ب مکتب عبدالله بن زید (رض) سلام!

نامه ات رسید. موفق و کامیاب باشی، باز هم بنویس. انتخابی از مطالب ارسالی تان.

تاریخ و روز های آزادی بعضی کشور ها

۱ - افغانستان ۲۸ اسد ۱۲۹۸ م

۲ - الجزایر ۱ جولای ۱۹۶۵ م

۳ - اندونیزیا ۱۷ اگست ۱۹۶۰ م

۴ - سودان ۱ جنوری ۱۹۶۲ م

۵ - تونس ۲۰ مارچ ۱۹۵۲ م

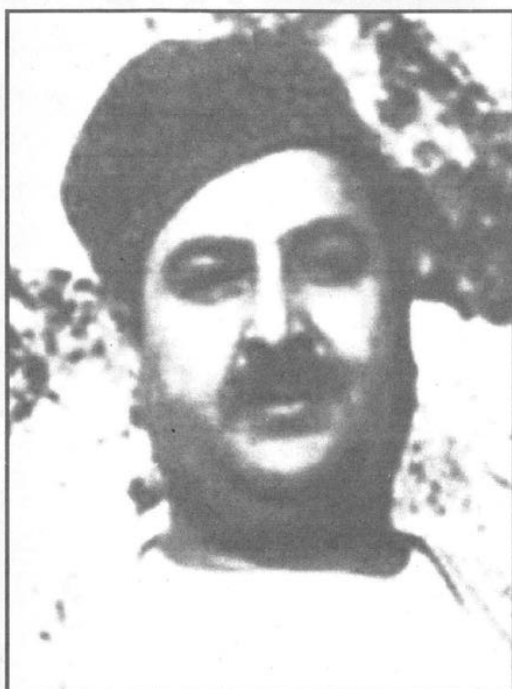


اسم - آرزو
ولد - گل رحمن
صنف دوم الف
پیت عالی پغمان
قشنگ

خواننده: من جان خراباتم جانان خراباتم

تاج سر و (سرتاج) موسیقی افغانستان

مرحوم استاد محمد حسین سرآهنگ



مرحوم استاد محمد حسین سر آهنگ فرزند مرحوم استاد غلام حسین در سال (۱۳۰۳ ه.ش) در کوچه خرابات شهر کهنه کابل چشم به جهان گشوده بعد از ۱۶ سال شاگردی در نزد مرحوم استاد عاشق علی خان (نورپنجاب) در هندوستان به وطن بازگشت نموده و در فستیوالی که در سینمای پامیر شهر کابل دایر گردید در حضور استادان بزرگ افغانی و هندی از جمله استاد قاسم و استاد غلام علی خان لقب استادی و مدال طلا را بدست آوردند. استاد گرانمایه در بین تمام استادان موسیقی افغانستان دارای منزلت و قدر خاص بود شهرت بین المللی نیز داشتند. استاد بزرگ ما در کنفرانس های موسیقی هند، پاکستان و روسیه اشتراک نموده القاب و جوایز بی شماری را به افغانستان عزیز تحفه آورند که باعث افتخار موسیقی افغانی گردید. این استاد دانشمند علاقه به شعر حضرت بیدل داشته و در معنی و تحلیل آن نیز دسترسی داشتند.

استاد والا مقام و بابای موسیقی کتابی بنام (قانون طرب) نوشته اند که در آن قوانین موسیقی شرق شرح داده شده است.

القاب و درجه ها:

۵ - لقب (شیر موسیقی) در ختم آخرین نمایش در (آله آباد) هند سال (۱۳۶۱ ه.ش) مطابق (۱۹۸۲ م) تعداد مدال های شیر موسیقی و پروفیسور سر بلند ما به ۲۰ عدد می رسد. وفات این مرد بلند مرتبه و عالی مقام در سال (۱۳۶۲ ه.ش) مطابق به (۱۹۸۳ م) اتفاق افتاد. جنت فردوس جایش باد.

۱ - لقب کوه بلند از مکتب موسیقی (چندیگر) هندوستان

۲ - درجه های استادی، داکتری و پروفیسوری موسیقی را از مکتب موسیقی کلکندره در شهر کلکته هند.

۳ - لقب (سرتاج) از مکتب مرکز موسیقی در (آله آباد) هند.

۴ - لقب (بابای موسیقی) در ختم آخرین کنسرتش در شهر دهلی پایخت کشور هند در سال (۱۳۵۸ ه.ش) مطابق (۱۹۷۲ م)

دوستان با وفا



روزی خاله ماه گل، در حالیکه لبابهار جمع می کرد،
ناگهان از زیر لباس چوچ گک روباه را دید.
آزاد گرفت و با مهربانی به خانه برد.
خاله ماه گل نام چوچ روباه را لاله گذاشت.

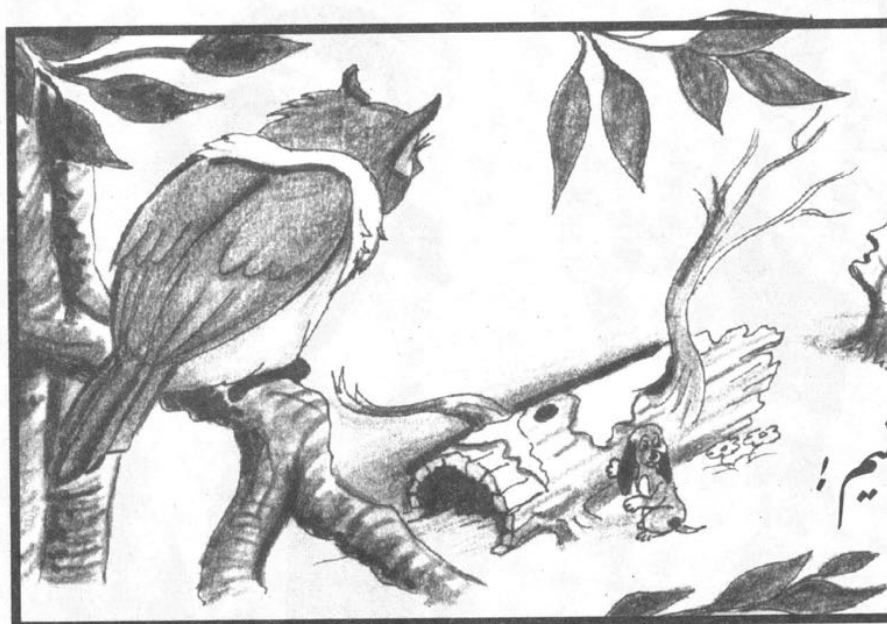
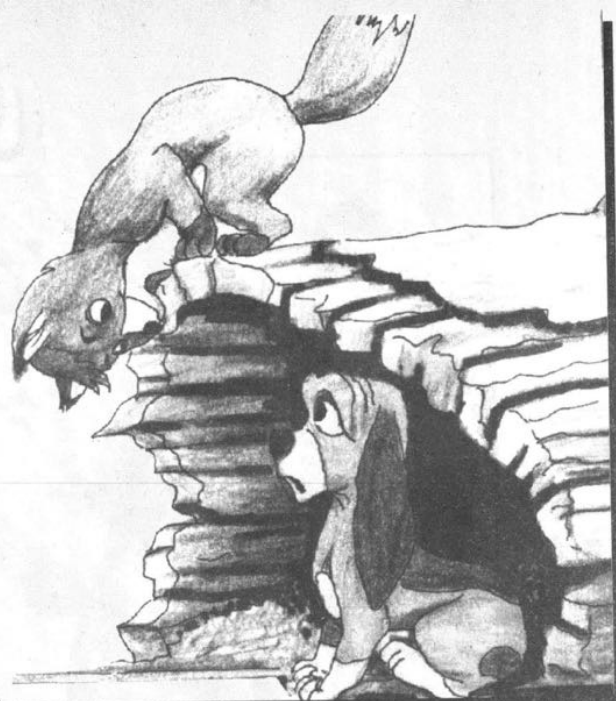
کاکا نور، همسایه خاله ماه گل یک
سگ شکاری قوی داشت. یک
روز کاکا نور یک چوچ سگ را با
خود به خانه آورد و نام آن را پاپی
گذاشت.



یک روز پاپی در حالیکه از سگ شکاری،
شکار را یاد می گرفت، گفت:
من چسبزی را می بینم و آهسته
آهسته به طرف آن روان
شد.



پاپی دید که چوچه لگ روباه در آنجا نشسته
است. لاله از پاپی پرسید، مرا چگونه پیدا
کردی؟
پاپی گفت: از بوی تو.



لاله گفت: من روباه هستم و نام من
لاله می باشد. پاپی گفت:
نام من پاپی است و
یک سگ شکاری هستم.
لاله گفت: پس بیا با هم بازی کنیم!
هر دو تا شام بازی کردند.

شاید شما هم شنیده باشید که روباه و سگ
هیچوقت باهم دوست نمی شوند ولی لاله
و پاپی این را نمی دانستند...

ادامه دارد.

«پایان قسمت اول»



سر گرمی ها

۱	جمعه
۲	شنبه
۳	یکشنبه
۴	دوشنبه
۵	سه شنبه
۶	چهارشنبه
۷	پنجشنبه

جملات ذیل را با استفاده از جدول بالای تکمیل نماید.

- ۱ - امروز _____ است.
- ۲ - دیروز _____ بود.
- ۳ - فردا _____ می باشد.

اطفال عزیز درین جا نام میوه ها و سبزی ها را نوشته ایم شما در بین قوس تنها نوشته کنید که مربوط کدام نوع میشود میوه یا سبزی :

- ۱ - سیب (میوه)
- ۲ - ناک ()
- ۳ - بادرنگ ()
- ۴ - زردآلو ()
- ۵ - توت ()
- ۶ - کچالو ()
- ۷ - آلبالو ()
- ۸ - گندنه ()
- ۹ - سنجد ()
- ۱۰ - انگور ()

کدام شهر پایتخت کدام کشور است با یک خط آنرا وصل کنید.

پایتخت

الف - دهلی

ب - روم

ج - تهران

د - قاهره

ه - داکه

۱ - ایران

۲ - بنگله دیش

۳ - ایتالیا

۴ - هندوستان

۵ - مصر

معما

دو نفر در باغی می گشتند. اولی گفت: تو برادر من هستی.

دومی گفت: «تو برادر من نیستی.»

چطور این امکان دارد پس اینها با هم چه رابطه دارند.

۲ - چیست آن که سرش را با کارد می بُری و هم برایش گریه می کنی .

این دو سوال را با دوستانتان یکجمله
نمره و ساعت تیری نمائید.

- ۱ - ده کلمه را نام بگیرد که با حرف ا، ث، شروع شود.
- ۲ - پنج نام دخترانه را بگیرد که با حرف ا، ث، شروع شده باشد.

علاقه‌مندان عزیز مجله ما در کشور کانادا میتوانند از آدرس ذیل مجله رنگین کمان را بدست بیاورند:

Kabul Farm Supermarket, 55B Beverly Hills Drive, Toronto, CANADA Tel: (416) 245-7679

Standard Chartered Bank

35 Shahrah-e- Qaid-e-Azam Peshawar, Pakistan

Sanayee Development Foundation (SDF)

Account : in Rs. 01779842301 in US\$: 01779843162

آدرس بانکی:

لطفاً کارت اشتراك را خانه پُری نموده و آن را با پول تعین شده به آدرس های ما بفرستید.
مدارس تان را مکمل، دقیق و خوانا بنویسید.

د. باشندگان شهر پشاور جهت تکمیل مراحل شخصاً با اداره مجله در تماس شوند.

د. کسانی که در خارج از شهر پشاور زندگی می کنند لطفاً پول خود را به آدرس بانکی داده شده ارسال و رسید آنرا با کارت اشتراك به آدرس پستی مجله بفرستند.

حق الاشتراك مجله رنگین کمان

اشترك ۳ ماهه	اشترك ۶ ماهه	اشترك سالانه	در داخل کشور :
۲۴ افغانی	۴۸ افغانی	۹۶ افغانی	شاگردان مكاتب
۴۸ افغانی	۹۶ افغانی	۱۹۲ افغانی	مؤسسات، ادارات دولتی و افراد
			قیمت يك شماره برای شاگردان مكاتب ۸ افغانی و برای مؤسسات و افراد ۱۰ افغانی
			در پاکستان :
۳۰ روپيه پاکستانی	۶۰ روپيه پاکستانی	۱۲۰ روپيه پاکستانی	شاگردان مكاتب يك شماره (۱۰ روپيه)
۶۰ روپيه پاکستانی	۱۲۰ روپيه پاکستانی	۲۴۰ روپيه پاکستانی	مؤسسات، ادارات دولتی و افراد (۲۰ روپيه)
۴۰ روپيه پاکستانی	۹۰ روپيه پاکستانی	۱۸۰ روپيه پاکستانی	داخل پاکستان از طریق پستی (شاگردان مكاتب)...
۱۲۰ روپيه پاکستانی	۲۴۰ روپيه پاکستانی	۴۸۰ روپيه پاکستانی	داخل پاکستان از طریق پستی (مؤسسات).....
۱۰ دالر امریکایی	۲۰ دالر امریکایی	۴۰ دالر امریکایی	کشور های آسیایی
۱۵ دالر امریکایی	۳۰ دالر امریکایی	۶۰ دالر امریکایی	کشور های اروپایی، امریکایی، استرالیایی و آفریقایی

لطفاً این آدرس ها را باخاطر بسپارید!

آدرس دفتر کابل : کوچه جرمن کلب، چارراهی حاجی یعقوب، شهرنو. تيلفون: ۳۲۴۷۴

آدرس دفتر هرات : باغچه شغال، جاده مخابرات، شهرهرات تيلفون: ۲۲۲۶۲۷

آدرس دفتر پشاور :

۱. بنياد انكشافی سنائی
(انستيتوت تعليمی و آموزشی سنائی)
يونیورسیتی تاون، رحمان بابا رود، پشاور پاکستان
غیر خانه: F-10-A G.P.O Box # 73
تيلفون: ۹۲-۹۱-۸۴۲۱۶۵

۲. کورس عالی لسان انگلیسی کابل
سنتر اورکزی پیلازه، یونیورسیتی
تاون چوک پشاور، پاکستان
تيلفون: ۸۴۲۱۵۵ - ۹۱ - ۹۲

۳. مکتب ابتدائیه سعديه یا کورس
لسان انگلیسی کابل سنتر بخش
انات آبرده رود عقب مرکز
فرهنگی اسلامی افغانستان

کارت
اشترك
مجله رنگین
کمان



اسم و تخلص :

آدرس مکمل :

چگونه میخواهید مجله را بدست آرید؟

۱ - خود تان از اداره مجله آنرا تسلیم میشوید؟

۲ - به اداره مکتب تان ارسال گردد؟

۳ - از طریق پست ؟

۴ - توسط شخص ارتباطی؟



سوال موسی



موسی یک پسر بسیار هوشیار و کنجکاو است
سوال کرده سوال کرده همه راه فکری انداخته
همینطور یک روز از مادرش پرسید :

• موسی : مادر جان ! این علامه ها
در پشت کارتن چه معنی دارند ؟
• مادر : کدام علامه ها ، بچم ؟



• مادر : خوب ، - دوتیر به معنی اینکه ، سر کارتن
باید بالا گذاشته شود . تا مواد داخل کارتن نریزد .
- پیازه به معنی احتیاط ؛ شکستی است .
- چتری به معنی توجه ! تا مواد داخل کارتن نرنشود .

• موسی : تشکر ، مادر جان ! حالا دیگر فهمیدم
سوال دیگری ندارم . سوال دیگر ، روز دیگر .
• مادر : بسیار خوب بچم !
پایان



مجله

PK

6878-45

89 /

v8/n94



حیدرک جیلانی شمالاره تورانی. حیدرک خسته شمالاره بسته

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library